

## مقدمه:

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ الحَمدُ للَّهِ رَبِّ العالَمینَ‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّة إلّا بِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 درود بیكران بر روان پاك خاتم پیمبران محمّد مصطفى، و وصىّ والا تبارش علىّ مرتضى و یازده فرزند از اولاد امجاد او باد؛ بالاخصّ ولىّ دائره امكان حضرت امام زمان: محمّد بن الحسن قائم آل محمّد كه كاروان عالم هستى را با جذبه و عشق در حركت بسوى عالم اطلاق و توحید حضرت حقّ ـ جلّ و علا ـ رهبرى مى‌كنند.

 وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ.[[1]](#footnote-1)

 از آنجائى كه دوران امامت حضرت امام حسن مجتبى و حضرت سید الشّهداء علیهما السّلام از

سخت‌ترین و تاریكترین دوره‌ها از نقطه نظر فشار و غلبه حكومت جائره بنى امیه بوده است، كه اختناق و تدلیس و تلبیس و جهل و ریا و كذب و خدعه بحدّ اعلاى خود رسیده بود، همانطور كه از خطبه حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام در اواخر عمر شریف مشهود است؛ آنجا كه مى‌فرماید:

 وَ اعْلَمُوا رَحِمَکمُ اللَهُ! أَنَّکمْ فِى زَمَانٍ الْقَآئِلُ فِیهِ بِالْحَقِّ قَلِیلٌ، وَ اللِسَانُ عَنِ الصِّدْقِ کلِیلٌ، و اللَازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِیلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَکفُونَ عَلَى الْعِصْیانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الإدْهَانِ.

 فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَ شَآئِبُهُمْ ءَاثِمٌ؛ وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُمَاذِقٌ؛ لَا یعَظِّمُ صَغِیرُهُمْ کبِیرَهُمْ، وَ لَا یعُولُ غَنِیهُمْ فَقِیرَهُمْ.[[2]](#footnote-2)

 «و بدانید ـ خداى شما را رحمت كند ـ شما در زمانى قرار گرفته‌اید كه گوینده حقّ در این زمان كم است، و زبان از بیان گفتار راست، خسته و نارسا و ناگویاست.

 كسیكه ملازمت حقّ كند ذلیل است. اهل این زمان‌

روى بدنیا آورده، و در آستان معصیت اعتكاف نموده‌اند؛ و با تكاهل و سستى، سازش و آشتى كرده‌اند.

 جوان آنها بداخلاق، و پیر آنها گنهكار، و عالم آنان منافق، و قارى قرآن آنها اهل غشّ و آلودگى است.

 كوچكان به بزرگان وقعى ننهاده و آنان را محترم نمى‌شمارند، و اغنیاء و ثروتمندان امور فقرا را تكفّل نمى‌نمایند.»

 از این دو امام هُمام با آنكه علاوه بر طول مدّت حیاتشان، تنها مدّت امامت و ولایت هر یك از آنها در حدود ده سال بطول انجامید و طبعاً باید هزاران روایت و حدیث و خطبه و موعظه در تفسیر قرآن و غیر آن در دست باشد؛ بیش از یكى دو حدیث در فقه و چند حدیث در تفسیر نرسیده است، و خُطَب و مواعظ و كلمات آنان نیز در نهایت اختصار و ایجاز و قلّت است.

 با آنكه از بازرگانان حدیث چون أبو هُرَیره و غیر او هزاران حدیث مجعول و كاذب كه مضمون آن حكایت از تطابق با سیاست وقت مى‌كند، كتب و دفاتر و تاریخ را پُركرده است.

 معلوم است با وجود آن تاریكى و ابهام و فشار، یا اصولًا كمتر به آن بزرگواران مراجعه مى‌نموده و از دریاى‌

موّاج علوم آنان بهره گیرى مى‌شده است؛ و یا روایات مرویه از آنها به علّت دِهشت و وحشت و اضطراب راویان، دچار محو و زوال قرار گرفته و طبعاً به طبقات بَعد منتقل نگردیده است.

 از حضرت سید الشّهداء علیه السّلام اندكى از خُطَب و مواعظ رسیده، كه معلّم درس آزادگى و فرزانگى و ایمان و ایقان است؛ و معلومست كه از مصدر ولایت ترشّح گردیده است؛ كه:

 وَ إنَّا لَامَرَآءُ الْکلَامِ، وَ فِینَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَ عَلَینَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ.[[3]](#footnote-3)

 «و بدرستیكه ما آفرینندگان و خلّاقان و امیران گفتار هستیم؛ عروق و ریشه‌هاى سخن گفتن، در ما پنجه افكنده و ثابت شده و رشد كرده، و شاخه هایش نیز در خانه ما آویزان و سرازیر شده است.»

 بنابراین، آنان داراى اصل و فرع كلام، كه نماینده اصول و فروع از معانى و حقائق است مى‌باشند.

 و چه خوب بود فرمایشات آن حضرت كه حاوى‌

یك دنیا عزّت و شرف و سربلندى و استقلال و ایمان و ایقان و صبر و ثبات و فتوّت و جوانمردى است، در روى تابلوها و پرده‌هائى با ترجمه شیرین و شیواى آن نوشته مى‌شد و مانند اشعار محتشم در مجالس عزادارى و تكایا نصب مى‌گردید، تا واردین و شركت كنندگان در مجلس، در عین استفاده سمعى از خطبا و گویندگان راستین؛ استفاده بصرى نیز نموده، و عین آن كلمات را حفظ و سرمشق زندگى و عمل خود قرار مى‌دادند.

 جزوه‌اى كه فعلًا از نظر خوانندگان ارجمند مى‌گذرد، عین برخى از كلمات حضرت سید الشُّهداء علیه السّلام است كه این حقیر با ذكر مدارك، از كتب معتبره نقل كرده؛ و فقط به ترجمه آن اكتفا شده است، و از شرح و بسط خوددارى شده؛ تا آنكه به واسطه ایجاز و اختصار، قابل آن باشد كه بر روى پرده‌ها و تابلوها نوشته شده و در مجالس و محافل، در مرآى و منظر حاضرین قرار گیرد، و در عین حال به واسطه سادگى قابل استفاده عموم برادران دینى بوده باشد.

 از طلّاب علوم دینیه و دانشجویان متعهّد، مترقّب است كه عین كلمات و خطب را حفظ كنند و با خطبه‌ها و سخنرانیهاى خود، اذهان عامّه مردم را به لَمَعات پر فروغ‌

انوار ساطعه حسین علیه السّلام روشن كنند؛ و این میراث پر مایه را كه از مداد علماء و دماء شهداء سَلَف به ما رسیده است، به نسل خَلَف انتقال دهند. شَکرَ اللهُ مَساعیهُمُ الجَمیلةَ و زادَهم إیمانًا و تقوى و عِلمًا و عملًا.

 و السّلامُ علَینا و علَیهم و علَى عبادِ الله الصّالحین و رحمةُ الله و برکاتُه.

 سید محمّد حسین حسینى طهرانى‌

اذان ظهر روز عاشوراء ١٤٠٢ هجریه قمریه‌

در مشهد مقدّس رضوى علیه السّلام‌

أعوذُ بِاللَهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرینَ‌

وَ لَعْنَة اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الانَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّینِ‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّة إلّا بِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

## خطبه سید الشّهداء راجع به معرفت خدا و امام‌

 از جمله فرمایشات حضرت سید الشّهداء أبا عبد الله الحسین بن علىّ بن أبى طالب علیهم السّلام است كه روزى به عنوان خطبه براى اصحاب خود ایراد نمودند:

 أَیهَا النَّاسُ! إنَّ اللَهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَهِ إلَّا لِیعْرِفُوهُ؛ فَإذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، وَ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَة مَا سِواهُ.

 فَقَالَ رَجُلٌ: یا بْنَ رَسُولِ اللَهِ! مَا مَعْرِفَة اللَهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَة أَهْلِ کلِّ زَمَانٍ، إمَامَهُ الَّذِى یجِبُ عَلَیهِمْ طَاعَتُهُ‌[[4]](#footnote-4).

 «اى مردم! بدرستیكه خداوند خلق خود را نیافریده است، مگر از براى آنكه به او معرفت و شناسائى پیدا كنند.

 پس زمانیكه او را بشناسند، در مقام بندگى و عبودیت او بر مى‌آیند؛ و به واسطه عبادت و بندگى او از عبادت و بندگى غیر او از جمیع ما سِوى مُستغنى مى‌گردند.

 در اینحال مردى گفت: اى پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّ و جلّ چیست؟

 حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را كه واجب است از او اطاعت و پیروى نمایند».

## خطبه سید الشّهداء راجع به اصلاح مردم و بیان علت قیام خود

 و در آخر خطبه‌اى كه درباره ترك امر به معروف و نهى از منكر، و قیام ظَلَمه و حكّام جائر ایراد نموده‌اند، و مفصّلًا از محرومیت مظلومان و تفرّق از حقّ بیان مى‌فرمایند، و در ضمن گوشزد مى‌كنند كه:

 مَجَارِى الامُورِ وَ الاحْکامِ عَلَى أَیدِى الْعُلَمَآءِ بِاللَهِ، الامَنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ؛ چنین مى‌گویند که:

 اللَهُمَّ إنَّک تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یکنْ مَا کانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِى سُلْطَانٍ، وَ لَا الْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ؛ وَ لَکنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِک، وَ نُظْهِرَ الإصْلَاحَ فِى بِلَادِک، وَ یأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِک، وَ یعْمَلَ بِفَرَآئِضِک وَ سُنَنِک وَ أَحْکامِک.

 فَإنْ لَمْ تَنْصُرُونا[[5]](#footnote-5) وَ تُنْصِفُونَا قَوِىَ الظَّلَمَة عَلَیکمْ،

وَ عَمِلُوا فِى إطْفَآءِ نُورِ نَبِیکمْ؛ وَ حَسْبُنَا اللهُ، وَ عَلَیهِ تَوَکلْنَا، وَ إلَیهِ أَنَبْنَا، وَ إلَیهِ الْمَصِیرُ.[[6]](#footnote-6)

 «بار پروردگارا! حقّاً تو مى‌دانى كه آنچه از ما تحقّق یافته (از میل به قیام و اقدام و امر به معروف و نهى از منكر و نصرت مظلومان و سركوبى ظالمان) بجهت میل و رغبت رسیدن به سلطنت و قدرت مفاخرت انگیز و مبارات‌آمیز نبوده است؛ و نه از جهت درخواست زیادیهاى اموال و حُطام دنیا!

 بلكه به علّت آنست كه نشانه‌ها و علامت هاى‌

دین تو را ببینیم، و در بلاد و شهرهاى تو صَلاح و اصلاح ظاهر سازیم؛ و تا اینكه ستمدیدگان از بندگانت در امن و امان بسر برند، و به واجباتِ تو و سنّت‌هاى تو و احكام تو رفتار گردد.

 پس هان اى مردم! اگر شما ما را یارى ندهید و از درِ انصاف با ما در نیائید؛ این حاكمان جائر و ستمكار بر شما چیره مى‌گردند، و قواى خود را علیه شما بكار مى‌بندند، و در خاموش نمودن نور پیغمبرتان مى‌كوشند.

 و خدا براى ما كافى است، و بر او توكّل مى‌نمائیم، و به سوى او باز مى‌گردیم، و به سوى اوست همه بازگشت‌ها.»

## وصیت حضرت به محمّد بن حنفیه‌

 و در وقتى كه آن حضرت مى‌خواستند از مدینه منوّره به مكّه مكرّمه حركت كنند، وصیت نامه‌اى نوشته و آن را به خاتم خود ممهور نمودند؛ و سپس آن را پیچیده و به برادر خود محمّد بن حنفیه تسلیم نمودند. و پس از آن با او وداع نموده و در جوف شب سوّم شعبان سنه شصت هجرى با جمیع اهل بیت خود به سمت مكّه رهسپار شدند. و آن وصیت چنین است:

 بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ. هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَینُ بْنُ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ إلَى أَخِیهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِیه:

 إنَّ الْحُسَینَ بْنَ عَلِىٍّ یشْهَدُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللَهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِیک لَهُ. وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جَآءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ. وَ أَنَّ الْجَنَّه وَ النَّارَ حَقٌّ. وَ أَنَّ السَّاعَة ءَاتِیة لَا رَیبَ فِیهَا. وَ أَنَّ اللَهَ یبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ.

 إنِّى لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَ لَا بَطِرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإصْلَاحِ فِى أُمَّة جَدِّى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ؛ أُرِیدُ أَنْ ءَامُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْکرِ، وَ أَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّى وَ سِیرَةِ أَبِى عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ علیه السَّلامُ.

 فَمَنْ قَبِلَنِى بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَىَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى یقْضِىَ اللَهُ بَینِى وَ بَینَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ؛ وَ هُوَ خَیرُ الْحَاکمِینَ.

 وَ هَذِهِ وَصِیتِى إلَیک یا أَخِى؛ وَ مَا تَوْفِیقِى إلَّا بِاللَهِ، عَلَیهِ تَوَکلْتُ وَ إلَیهِ أُنِیبُ. وَ السَّلَامُ عَلَیک وَ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى. وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إلَّا بِاللَهِ‌

الْعَلِىِّ الْعَظِیمِ.[[7]](#footnote-7)

 «بسم الله الرّحمن الرّحیم. اینست آن وصیتى كه حسین بن‌علىّ بن أبى طالب به برادرش: محمّد كه معروف به ابن حنفیه است مى‌نماید:

 حقّاً حسین بن علىّ گواهى مى‌دهد كه هیچ معبودى جز خداوند نیست؛ اوست یگانه كه انباز و شریك ندارد. و بدرستیكه محمّد صلّى الله علیه و آله، بنده او و فرستاده اوست كه به حقّ از جانب حقّ آمده است.

 و اینكه بهشت و جهنّم حقّ است، و ساعت قیامت فرا مى‌رسد و در آن شكّى نیست. و اینكه خداوند تمام كسانى را كه در قبرها هستند بر مى‌انگیزاند.

 من خروج نكردم از براى تفریح و تفرّج؛ و نه از براى استكبار و بلندمنشى، و نه از براى فساد و خرابى، و نه از براى ظلم و ستم و بیدادگرى! بلكه‌

خروج من براى اصلاح امّت جدّم محمّد صلّى الله علیه و آله مى‌باشد.

 من مى‌خواهم امر به معروف نمایم، و نهى از منكر كنم؛ و به سیره و سنّت جدّم، و آئین و روش پدرم علىّ بن أبى طالب علیه السّلام رفتار كنم.

 پس هر كه مرا بپذیرد و به قبولِ حقّ قبول كند، پس خداوند سزاوارتر است به حقّ.

 و هر كه مرا در این امر ردّ كند و قبول ننماید، پس من صبر و شكیبائى پیشه مى‌گیرم، تا آنكه خداوند میان من و میان این جماعت، حكم به حقّ فرماید؛ و اوست كه از میان حكم كنندگان مورد اختیار است.

 و این وصیت من است به تو اى برادر! و تأیید و توفیق من نیست مگر از جانب خدا؛ بر او توكّل كردم، و به سوى او بازگشت مى‌نمایم. و سلام بر تو و بر هر كه از هدایت پیروى نماید.

 و هیچ جنبش و حركتى نیست، و هیچ قوّه و قدرتى نیست؛ مگر به خداوند بلند مرتبه و بزرگ.»

## مواعظ حضرت سید الشّهداء در تحریض و تشویق بر كارهاى پسندیده‌

 و از جمله خطبه‌هاى آن حضرت است كه علىّ بن‌

عیسى إربلى آورده است:

 خَطَبَ الْحُسَینُ علیه السلام، فَقَالَ: أَیهَا النَّاسُ! نَافِسُوا فِى الْمَکارِمِ، وَ سَارِعُوا فِى الْمَغَانِمِ، وَ لَا تَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعْجَلُوا. وَ اکسِبُوا الْحَمْدَ بِالنُّجْحِ، وَ لَا تَکتَسِبُوا بِالْمَطَلِ ذَمًّا؛ فَمَهْمَا یکنْ لِاحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنِیعَة لَهُ رَأَى أَنَّهُ لَا یقُومُ بِشُکرِهَا فَاللَهُ لَهُ بِمُکافَأَتِهِ؛ فَإنَّهُ أَجْزَلُ عَطَآءً وَ أَعْظَمُ أَجْرًا.[[8]](#footnote-8)

 وَ اعْلَمُوا أَنَّ حَوَآئِجَ النَّاسِ إلَیکمْ مِنْ نِعَمِ اللَهِ عَلَیکمْ؛ فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَحُورَ نِقَمًا.[[9]](#footnote-9)

 وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُکسِبٌ حَمْدًا، وَ مُعْقِبٌ أَجْرًا. فَلَوْ رَأَیتُمُ الْمَعْرُوفَ رَجُلًا رَأَیتُمُوهُ حَسَنًا جَمِیلًا یسُرُّ النَّاظِرِینَ؛ وَ لَوْ رَأَیتُمُ اللُؤْمَ رَأَیتُمُوهُ سَمِجًا مُشَوَّهًا تَنَفَّرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ، وَ تَغُضُّ دُونَهُ‌

الأبْصَارُ.[[10]](#footnote-10)

 أیهَا النّاسُ! مَنْ جَادَ سَادَ؛ وَ مَنْ بَخِلَ رَذِلَ. وَ إنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَى مَنْ لَا یرْجُوهُ. وَ إنَّ أَعْفَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَنْ قُدْرَة. وَ إنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ.

 وَ الاصُولُ عَلَى مَغَارِسِهَا بِفُرُوعِها تَسْمُو؛ فَمَنْ تَعَجَّلَ لِاخِیهِ خَیرًا وَجَدَهُ إذَا قَدِمَ عَلَیهِ غَدًا.

 وَ مَنْ أَرَادَ اللَهَ تَبَارَک وَ تَعَالَى بِالصَّنِیعَة إلَى أَخِیهِ کافَأَهُ بِهَا فِى وَقْتِ حَاجَتِهِ، وَ صَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلآءِ الدُّنْیا مَا هُوَ أَکثَرُ مِنْهُ. وَ مَنْ نَفَّسَ کرْبَة مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَهُ عَنْهُ کرَبَ الدُّنْیا وَ الآخِرَة. وَ مَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللَهُ إلَیهِ؛ وَ اللَهُ یحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.[[11]](#footnote-11)

 «حسین علیه السّلام خطبه‌اى انشاء نموده و فرمود:

 اى مردم! در صفات حمیده بر یكدیگر افتخار كنید! و بر مكارم اخلاق مباهات نمائید! و در فراگیرى از ثمرات با ارزش روحى و معنوى شتاب ورزید! كار نیكى را كه در آن سرعت ندارید، به حساب نیاورید! با ظفر و پیروزى در به پایان رساندن كار، ستایش و تمجید براى خود بیافرینید! و با سستى و كندى كسب سرزنش و مذمّت نكنید! و بدانید كه: در هر شرط و موقعیتى كه كسى به دیگرى احسان نموده و چنین مى‌پندارد كه او به شكرش قیام نكرده و به سپاس برنخاسته است، خداوند خودش براى او جزا و پاداش است؛ چون بخشش خداوند فراوان‌تر و سرشارتر، و مزدش بزرگتر است.

 و بدانید كه حوائج مردم به شما از جمله نعمتهاى خداوندى است بر شما؛ پس با این نیازمندیها با ملال و خستگى مواجه نشوید تا آن نعمتها به مكافات و انتقام تبدیل نشود.

 و بدانید كه كارهاى خوب و پسندیده، ستایش و آفرین را در بر دارد، و اجر و پاداش نیك را به دنبال مى‌كشد. و اگر شما خوبى و پسندیدگى را به‌

صورتى مجسّم مى‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردى زیبا و نیكو روى و جمیل المنظر مى‌یافتید، كه براى نظاره كنندگان بهجت بخش و مسرّت‌آمیز بود. و اگر شما زشتى و نكوهیدگى را به صورتى مجسّم مى‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردى زشت و كریه المنظر مى‌یافتید كه دل‌ها از او مى‌رمید، و در برابر آن چشم‌ها و نگاه‌ها به زیر مى‌آمد.

 اى مردم! كسى كه بخشش كند سرور و بزرگ مى‌شود؛ و كسى كه بخل ورزد به پستى مى‌گراید. و سخى‌ترین مردم آنكس است كه ببخشد به كسى كه در او امید تلافى و پاداش ندارد. و با گذشت‌ترین مردم كسى است كه با وجود قدرت و توانائى عفو پیشه گیرد. و پیوند كننده‌ترین مردم كسى است كه با افرادى كه با او بریده‌اند بپیوندد.

 تنه درختان و غیرها با وجود اتّكاى آنها به ریشه‌هاى خود، به واسطه شاخه‌ها بالا مى‌روند و رشد مى‌كنند و بهره مى‌دهند. پس هر كس براى رسانیدن خیرى به برادرش شتاب ورزد؛ شاخه‌اى از درخت معنویت آفریده؛ فردا كه بر آن وارد

مى شود آن خیر را خواهد یافت.

 و كسى كه در احسانى كه به برادرش كرده است خدا را در نظر داشته و براى رضاى او انجام داده است، خداوند در وقت نیازمندى او، آن خیر را به او مى‌رساند؛ و بیشتر از آن مقدار، از بلاهاى دنیا را از او مى‌گرداند و دور مى‌كند. و كسى كه غم و اندوه مؤمنى را بزداید، خداوند غم و غصّه‌هاى دنیا و آخرت را از او مى‌گرداند. و كسى كه نیكوئى كند، خداوند به او نیكوئى مى‌كند. و البتّه خداوند نیكوكاران را دوست دارد.»

## موعظه حضرت به مرد گناهكار

 و از جمله مواعظ آن حضرت است:

 رُوِىَ أَنَّ الْحُسَینَ بْنَ عَلِىٍّ عَلَیهِمَا السَّلَامُ جَآءَهُ رَجُلٌ وَ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ، وَ لَا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصِیة؛ فَعِظْنِى بِمَوْعِظَة!

 فَقَالَ علیه السلام: افْعَلْ خَمْسَة أَشْیآءَ؛ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

 فَأَوَّلُ ذَلِک: لَا تَأْکلْ مِن رِزْق اللَهِ، وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

 وَ الثَّانِى: اخْرُجْ مِنْ وِلَایة اللَهِ؛ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

 وَ الثَّالِثُ: اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا یرَاک اللَهُ، وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

 وَ الرَّابِعُ: إذَا جَآءَ مَلَک الْمَوْتِ لِیقْبِضَ رُوحَک فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِک، وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

 وَ الْخَامِسُ: إذَا أَدْخَلَک مَالِک فِى النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِى النَّارِ، وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ![[12]](#footnote-12)

 «روایت شده است كه مردى به نزد حضرت حسین بن علىّ علیهما السّلام آمد و گفت: من مردى هستم اهل گناه، و توانائى شكیبائىِ گذشت از معصیت را ندارم؛ پس شما مرا موعظه‌اى بنمائید!

 حضرت در پاسخ او فرمودند: پنج كار بجاى بیاور، و سپس هر گناهى بخواهى بكن!

 اوّل آنكه: از روزىِ خدا مخور، و هر گناهى بخواهى بكن!

 دوّم آنكه: از تحت قیومیت و ولایت خدا خارج‌

شو، و هر گناهى بخواهى بكن!

 سوّم آنكه: براى گناه جائى را بطلب كه خدا در آن ترا نبیند، و هر گناهى بخواهى بكن!

 چهارم آنكه: چون مَلك الموت براى گرفتن جان تو آید او را از خود دور گردان، و هر گناهى بخواهى بكن!

 پنجم آنكه: چون فرشته پاسدار دوزخ بخواهد ترا در آتش بیفكند تو در آتش داخل مشو، و هر گناهى بخواهى بكن!»

## نامه حضرت درباره خیر دنیا و آخرت‌

 و نیز از حضرت صادق علیه السّلام وارد است كه فرمود:

 حَدَّثَنِى أَبِى عَنْ أَبِیهِ عَلَیهِمَا السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْکوفَة کتَبَ إلَى الْحُسَینِ بْنِ عَلِىٍّ عَلَیهِمَا السَّلَامُ:

 یا سَیدِى! أَخْبِرْنِى بِخَیرِ الدُّنْیا وَ الأَخِرَه!

 فَکتَبَ علیه السلام: بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَا اللَهِ بِسَخَطِ النَّاسِ کفَاهُ اللَهُ أُمُورَ النَّاسِ؛ وَ مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَهِ‌

وَکلَهُ اللَهُ إلَى النَّاسِ؛ وَ السَّلَامُ.[[13]](#footnote-13)

 «روایت كرد براى من پدرم، از پدرش ـ كه بر آن دو سلام باد ـ كه مردى از اهل كوفه، نامه‌اى به محضر حضرت حسین بن علىّ نوشت بدین مضمون:

 اى سید من و آقاى من! مرا خبر ده كه خیر دنیا و آخرت چیست؟

 حضرت براى او چنین نوشتند: بسم الله الرّحمن الرّحیم. امّا بعد، كسیكه رضاى خدا را طلب كند، گرچه همراه با ناراحتى و غضب مردم باشد، خداوند او را از امور مردم كفایت مى‌كند. و كسیكه رضا و پسند مردم را طلب كند به غضب و سَخط خداوند، خداوند امور او را به مردم مى‌سپارد؛ و السّلام.»

## پند و اندرزهاى امام حسین علیه السلام درباره: علم، تجربه، شرافت، قناعت، دوستى، تدبیر و مظلوم‌

 و نیز از كتاب «أعلام الدّین» روایتست كه:

 قَالَ عَلَیهِ السَّلامُ: دِرَاسَة الْعِلْمِ لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ. وَ طُولُ التَّجَارِبِ زِیادَة فِى الْعَقْلِ. وَ الشَّرَفُ التَّقْوَى. وَ الْقُنُوعُ رَاحَة الأبْدَانِ. وَ مَنْ أَحَبَّک نَهَاک؛ وَ مَنْ أَبْغَضَک أَغْرَاک.[[14]](#footnote-14)

 «حضرت سید الشّهداء علیه السّلام چنین فرمود: تدریس و تدرّس علم، پیوند معرفت است، و درازاى مدّت تجربه موجب زیادى عقل است. و شرف انسان تقواى اوست. و قناعت پیشگى، راحت بدن است. و كسیكه تو را دوست دارد از ناشایستگى تو را منع مى‌كند؛ و كسیكه تو را دشمن دارد تو را بكار زشت ترغیب مى‌نماید.»

 و نیز از مواعظ آن حضرت است كه:

 وَ قَالَ علیه السلام: إیاک وَ مَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ؛ فَإنَّ الْمُؤْمِنَ لَا یسِى‌ءُ وَ لَا یعْتَذِرُ، وَ الْمُنَافِقُ کلَّ یوْمٍ یسِى‌ءُ وَ یعْتَذِرُ.[[15]](#footnote-15)

 «و حضرت فرمودند: بپرهیز از انجام كارى كه موجب پوزش و عذرخواهى تو گردد؛ مؤمن كسى است كه بدى نمى‌كند و عذر خواهى نیز نمى‌نماید، و امّا منافق كسى است كه هر روز بدى مى‌كند و سپس پوزش مى‌طلبد.»

 و نیز از مواعظ آن حضرت است كه:

 وَ قَالَ لِابْنِهِ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَینِ عَلَیهِمَا السَّلَامُ: اى بُنَىَّ! إیاک وَ ظُلْمَ مَنْ لَا یجِدُ عَلَیک نَاصِرًا إلَّا اللَهَ جَلَّ وَ عَزَّ.[[16]](#footnote-16)

 «و به فرزندش حضرت سجّاد، علىّ بن الحسین علیهما السّلام چنین پند مى‌دهد: اى نور دیده من! بپرهیز از ستم بر كسیكه غیر از خداوند جلَّ و عزّ یار و یاورى ندارد.»

## خطبه حضرت در مِنى و دعوت از اصحاب براى تبلیغ ولایت‌

 چون حضرت امام حسن مجتبى علیه السّلام در سنه ٤٩ هجرى به زهر معاویه توسّط جُعده، دختر أشعث بن قیس كه زوجه آنحضرت بود مسموم شده و به شهادت‌

رسیدند[[17]](#footnote-17)، پیوسته فتنه و بلاء بالا مى‌رفت و شدّت امر بر شیعه بیشتر مى‌شد؛ به طورى كه در هیچ نقطه از اقطار اسلامى یك ولىّ خدا نبود مگر آنكه بر خون خود ترسان و هراسان بود، و طَرید و شَرید و مَنفور بود؛ و به عكس دشمنان خدا ظاهر و بدون پیرایه و حجاب علناً به بدعت و ضلالت خود مباهات مى‌كردند. یك سال‌[[18]](#footnote-18) قبل از آنكه معاویه بمیرد، حضرت حسین بن علىّ سید الشّهداء علیه السّلام عازم حجّ بیت الله الحرام شدند، و با آنحضرت عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عبّاس همراه بودند.

 حسین علیه السّلام تمام بنى هاشم را از مردان و زنان، و مَوالیان آنها را (غلامان و پسر خواندگان و هم پیمانان و غیرهم) و نیز از انصار، آن افرادى را كه آنحضرت مى‌شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع كرد. و پس از آن رسولانى را اعزام كرد و به آنها دستور داد كه: یك نفر از اصحاب رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم را كه معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر

آنكه همه آنها را نزد من در سرزمین مِنَى گرد آورید.

 در سرزمین مِنَى در خیمه بزرگ و افراشته آنحضرت، بیش از هفتصد نفر مرد مجتمع شدند كه همه از تابعین بودند، و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم بودند.

 فَقَامَ فِیهِمْ خَطِیبًا، فَحَمِدَ اللَهَ وَ أَثْنَى عَلَیهِ، ثُمَّ قَالَ:

 أَمَّا بَعْدُ؛ فَإنَّ هَذَا الطَّاغِیة قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشِیعَتِنَا مَا قَدْ رَأَیتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ!

 فَإنِّى أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکمْ عَنْ شَىْ‌ءٍ؛ فَإنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِى، وَ إنْ کذَبْتُ فَکذِّبُونِى!

 وَ أَسْأَلُکمْ بِحَقِّ اللَهِ عَلَیکمْ وَ بِحَقِّ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سلَّمَ وَ قَرَابَتِى مِنْ نَبِیکمْ، لَمَّا سَیرْتُمْ مَقَامِى هَذَا وَ وَصَفْتُمْ مَقَالَتِى، وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعِینَ فِى أَمْصَارِکمْ مِنْ قَبَآئِلِکمْ مَنْ ءَامَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ (وَ فِى رِوَایة أُخْرَى بَعْدَ قَوْلِهِ فَکذِّبُونِى: اسْمَعُوا مَقَالَتِى وَ اکتُبُوا قَوْلِى، ثُمَّ ارْجِعُوا إلَى أَمْصَارِکمْ وَ قَبَآئِلِکمْ؛ فَمَنْ ءَامَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ) وَ وَثِقْتُمْ بِهِ، فَادْعُوهُمْ إلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا؛ فَإنِّى‌

أَتَخَوَّفُ أَنْ یدْرُسَ هَذَا الامْرُ وَ یذْهَبَ الْحَقُّ وَ یغْلَبَ؛ وَ اللَهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کرِهَ الْکفِرُونَ.

 وَ مَا تَرَک شَیئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَهُ فِیهِمْ مِنَ الْقُرْءَانِ إلَّا تَلَاهُ وَفَسَّرَهُ، وَ لَا شَیئًا مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ فِى أَبِیهِ وَ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ فِى نَفْسِهِ وَ أَهْلِ بَیتِهِ إلَّا رَوَاهُ. و کلَّ ذَلِک یقُولُ أَصْحَابُهُ: اللَهُمَّ نَعَمْ! وَ قَدْ سَمِعْنَا وَ شَهِدْنَا؛ وَ یقُولُ التَّابِعِىُّ: اللَهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِى بِهِ مَنْ أُصَدِّقُهُ وَ أَءْتَمِنُهُ مِنَ الصَّحَابَة.

 فَقَالَ: أُنْشِدُکمُ اللَهَ إلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَ بِدِینِهِ!

 قَالَ سُلَیمٌ: فَکانَ فِیمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَینُ وَ ذَکرَهُمْ أَنْ قَالَ:

 أُنْشِدُکمُ اللَهَ! أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِىَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ کانَ أَخَا رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ حِینَ ءَاخَى بَینَ أَصْحَابِهِ فَأَخَى بَینَهُ وَ بَینَ نَفْسِهِ وَ قَالَ: أَنْتَ أَخِى وَ أَنَا أَخُوک فِى الدُّنْیا وَ الآخِرَة؟

 قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!

 قَالَ: أُنْشِدُکمُ اللَهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ نَصَبَهُ یوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَایة، وَ قَالَ: لِیبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَآئِبَ؟!

قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!

 قَالَ: أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ فِى ءَاخِرِ خُطْبَه خَطَبَهَا: إنِّى تَرَکتُ فِیکمُ الثَّقَلَینِ: کتَابَ اللَهِ وَ أَهْلَ بَیتِى، فَتَمَسَّکوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟!

 قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!

 و بعد از فقرات بسیارى از مُناشده، كه در ضمن این مناشده آنحضرت بیان كرده است مى‌گوید:

 ثُمَّ نَاشَدَهُمْ أَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ یقُولُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یحِبُّنِى وَ یبْغِضُ عَلِیا فَقَدْ کذَبَ؛ لَیسَ یحِبُّنِى وَ یبْغِضُ عَلِیا. فَقَالَ لَهُ قَآئِلٌ: یا رَسُولَ اللَهِ! وَ کیفَ ذَلِک؟ قَالَ: لِانَّهُ مِنِّى وَ أَنَا مِنْهُ؛ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِى، وَ مَنْ أَحَبَّنِى فَقَدْ أَحَبَّ اللَهَ؛ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِى، وَ مَنْ أَبْغَضَنِى فَقَدْ أَبْغَضَ اللَهَ؟!

 فَقَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ! قَدْ سَمِعْنَا. وَ تَفَرَّقُوا عَلَى ذَلِک.[[19]](#footnote-19)

 «حسین علیه السّلام در میان آن حضّار براى‌

خواندن خطبه به پا خاست و حمد و ثناى خدا را بجاى آورد، و پس از آن گفت: این مرد جبّار متكبّر متجاوز[[20]](#footnote-20) با ما و با شیعیان ما، آن گونه رفتار كرد كه شما همه دیدید و دانستید و شاهد بودید! من مى‌خواهم از شما چیزى بپرسم؛ اگر راست گفتم مرا تصدیق كنید و اگر دروغ گفتم مرا تكذیب نمائید!

 و از شما به حقّى كه خدا بر شما دارد، و به حقّى كه رسول خدا بر شما دارد، و به خویشاوندى من كه با پیامبر شما دارم؛ از شما مى‌خواهم كه عین این مجلس و مقام مرا در اینجا به شهرهاى خود ببرید و بازگو كنید؛ به قبائل و عشائر خود؛ آنان كه مورد امانت و وثوق شما هستند و از این جهت نگران نیستید! و این سخنان مرا براى آنها توضیح دهید! و همه شما آنها را دعوت كنید، و بدین امر ولایت فرا خوانید!

 (و در روایت دیگر بعد از آنكه گفت: و اگر دروغ گفتم مرا تكذیب كنید، چنین گفت: شما گفتار مرا

بشنوید، و سخن مرا بنویسید؛ و پس از آن به شهرها و قبیله‌هاى خود برگردید، و هر كدام از مردم را كه مورد امانت شما باشند) و به آنها وثوق داشتید، آنها را به آنچه از حقّ ما مى‌دانید بخوانید و دعوت كنید؛ زیرا من نگران آن هستم كه این امر، محو و نابود شود و حقّ از بین برود و مغلوب باطل گردد. و خداوند تمام كننده نورش مى‌باشد و اگرچه كافرین كراهت داشته باشند.

 حسین علیه السّلام در این خطبه از بازگو كردن مطالبى كه خداوند در قرآن مجید درباره آنان فرموده است فروگذار نكرد مگر آنكه همه را بیان كرد و تفسیر نمود. و از بیان چیزى كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم درباره پدرش و برادرش و مادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود فروگذار نكرد مگر آنكه آنها را روایت نمود، و درباره هر فقره از فقراتى كه بیان مى‌نمود اصحاب پیامبر مى‌گفتند: اللَهُمَّ نَعَم! بار پروردگارا! همینطور است كه حسین مى‌گوید. ما اینها را از رسول خدا شنیدیم و بر آنها حاضر و ناظر بودیم. و هر یك از تابعین مى‌گفتند: بار پروردگارا! این‌

مطلب را آن صحابه‌اى كه به آنها وثوق داشتیم و مورد امانت ما بودند براى ما بیان كرده‌اند.

 و حسین بن علىّ مى‌گفت: من با سوگند به خدا از شما مى‌خواهم كه: این مطالب را براى كسانى كه به آنها و به دین آنها وثوق دارید بازگو كنید!

 سُلَیم مى‌گوید: و از جمله مطالبى كه حسین علیه السّلام درباره آن، مناشده و احتجاج نمود و آنها را یاد آور شد این بود كه گفت:

 من با سوگند به خدا از شما مى‌پرسم: آیا مى‌دانید كه علىّ بن أبى طالب علیه السّلام برادر رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم بود؟ در وقتى كه رسول خدا بین اصحاب خود عقد اخوّت برقرار كرد، او را برادر خود قرار داد و به او گفت: تو برادر من هستى، و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت؟ گفتند: بار پروردگارا! آرى!

 من با سوگند به خدا از شما مى‌پرسم: آیا مى‌دانید كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم او (أمیر المؤمنین علىّ بن أبى طالب پدرم) را در روز غدیر خُمّ نصب نمود، و نداى ولایت او را در داد و گفت: واجب است كه حضّار، این مطالب را براى‌

غائبین بازگو كنند؟ گفتند: بار پروردگارا! آرى!

 من با سوگند به خدا از شما مى‌پرسم: آیا مى‌دانید كه: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در آخرین خطبه‌اى كه ایراد نمود گفت: من دو چیز نفیس و گران قیمت در میان شما گذاردم، یكى كتاب خدا و دیگرى اهل بیت من؛ به آنها تمسّك كنید گمراه نمى‌شوید؟! گفتند: بار پروردگارا! آرى!

 و غیر از این چند فقره از مناشده، آنحضرت مناشده‌هاى دیگرى را نیز ذكر كرده‌اند و در پایان مى‌گویند:

 با سوگند به خدا مى‌پرسم: آیا كسى از رسول خدا شنیده است كه مى‌گفت: هر كس بپندارد كه مرا دوست دارد و علىّ را مبغوض دارد، دروغ مى‌گوید؛ نمى‌تواند مرا دوست داشته باشد، و علىّ را مبغوض دارد. و یك نفر از حضّار به رسول خدا گفت: اى رسول خدا: چگونه این تلازم است؟ رسول خدا گفت: به علّت اینكه علىّ از من است و من از علىّ هستم. كسى كه علىّ را دوست بدارد مرا دوست داشته است، و كسى كه مرا دوست داشته است خدا را دوست داشته است. و كسى كه بغض‌

علىّ را داشته باشد بغض مرا داشته است، و كسى كه بغض مرا داشته است بغض خدا را داشته است؟

 همه گفتند: بار پروردگارا! آرى ما شنیدیم. و بر اساس همین پیمان (پیمانى كه حسین از مردم گرفت كه در شهرها و قبائل خود این مطالب را به مردم مورد وثوق برسانند) مردم متفرّق شدند.

## خطبه حضرت در مكّه مكرمه در حین اراده خروج به كربلا

 وَ رُوِىَ أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِیبًا، فَقَال: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا شَآءَ اللَهُ، وَ لَا قُوَّه إلَّا بِاللَهِ، وَ صَلّى اللَهُ عَلَى رَسُولِهِ.

 خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ ءَادَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَة عَلَى جِیدِ الْفَتَاة. وَ مَا أَوْلَهَنِى إلَى أَسْلَافِى اشْتِیاقَ یعْقُوبَ إلَى یوسُفَ. وَ خُیرَ لِى مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِیهِ؛ کأَنِّى بَأَوْصَالِى تَتَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَینَ النَّوَاوِیسِ وَ کرْبَلآءَ؛ فَیمْلَانَ مِنِّى أَکرَاشًا جُوفًا، وَ أَجْرِبَه سُغْبًا.

 لَا مَحِیصَ عَنْ یوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رِضَا اللَهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیتِ؛ نَصْبِرُ عَلَى بَلآئِهِ، وَ یوَفِّینَا أُجُورَ

الصَّابِرِینَ.

 لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ لُحْمَتُهُ، وَ هِىَ مَجْمُوعَه لَهُ فِى حَظِیرَه الْقُدْسِ، تَقِرُّ بِهِمْ عَینُهُ، وَ ینْجَزُ لَهُمْ وَعْدُهُ.

 مَنْ کانَ فِینَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّنًا عَلَى لِقَآءِ اللَهِ نَفْسَهُ، فَلْیرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنَّنِى رَاحِلٌ مُصْبِحًا إنْ شَآءَ اللَهُ تَعَالَى:[[21]](#footnote-21)

 «و روایت شده است كه چون حضرت سید الشّهداء علیه السّلام، آهنگ خروج به سوى عراق را نمودند در مكّه مكرّمه براى ایراد خطبه ایستاده و چنین گفتند:

 حمد و سپاس سزاوار خداست. آنچه را كه خدا بخواهد خواهد شد. و قوّه و قدرتى نیست مگر بخدا. و درود بر رسول و فرستاده او باد.

 مرگ بر فرزندان آدم به مثابه گردنبند بر گردن دختر جوان كشیده و بسته شده است.

 و چه بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان از خاندان خود هستم، همانند اشتیاقى كه یعقوب به دیدار یوسف داشت.

 و براى من جائى معین و انتخاب شده است كه باید پیكر من در آنجا بیفتد، و من باید به آنجا برسم.

 گویا من مى‌بینم كه بند بند مرا گرگان بیابان بین نَواویس و كربلا از هم جدا مى‌سازند، و از من شكمبه‌هاى تهى خود را پر مى‌كنند و انبانهاى گرسنه خود را سرشار مى‌نمایند.

 فرارگاهى نیست از روزیكه در قلم تقدیر گذشته است. رضاى خدا رضاى ما اهل بیت است؛ بر امتحانات و بلاهاى او شكیبائى مى‌نمائیم، و او اجر و مزد شكیبایان را بطور اتمّ و اكمل به ما عنایت خواهد نمود.

 از رسول خدا، قرابتش كه به منزله پودِ جامه با اصل و ریشه آن حضرت بستگى دارد جدا نمى‌شود. و در بهشت برین گرداگرد او جمع مى‌شوند، و بدانها چشم رسول خدا تر و تازه مى‌گردد، و براى آنها وعده رسول خدا تحقّق مى‌پذیرد. (وعده‌اى كه خداوند به رسول خدا داده است براى اقربایش منجّز و محقّق مى‌گردد.)

 پس كسیكه در میان ماست، و حاضر است جان خود را ایثار كند، و خون دل خود را فدا كند، و براى لقاى خدا نفس خود را آماده نموده است؛ با ما كوچ كند كه من در صبحگاهان عازم رحیل‌

هستم؛ إن شآء الله تعالَى.»

## اشعار حضرت در جواب سوال فرزدق در مورد حركت به سوى كوفه‌

 و چون آن حضرت به صَوب كوفه كوچ مى‌فرمود، فَرَزْدَق بن غالب كه از شعراى نامى آن عصر بود، با آن حضرت در راه برخورد نموده و در ضمن ملاقات معروض داشت:

 اى پسر رسول خدا! چگونه به اهل كوفه اعتماد مى‌نمائى؛ و اینان همانهائى هستند كه پسر عمویت مُسلم بن عقیل و پیروان او را كشتند!؟

 حضرت براى مسلم طلب رحمت نمودند و فرمودند: مسلم به سوى رَوح خدا و رضوان خدا رهسپار شد. آنچه بر عهده داشت انجام داد؛ و آنچه ما بر عهده داریم هنوز بر ذمّه ماست. و این اشعار را انشاد فرمود:

 «و اگر چنین است كه دنیا نفیس به شمار مى‌آید، پس باید دانست كه آخرت كه خانه ثواب و مُزد الهى است، بس بلندپایه‌تر و شریف‌تر است.

 و اگر چنین است كه بدن‌هاى آدمیان براى مرگ آفریده و انشاء شده است، پس باید دانست كه كشته شدن با شمشیر در راه خدا بسى برتر است.

 و اگر چنین است كه روزیهاى خلائق به مقدار معین تقسیم گردیده است، پس باید دانست كه كمتر حریص بودن مردم در كسب روزى، جمیل‌تر و نیكوتر است.

 و اگر چنین است كه نتیجه اندوختن اموال، ترك نمودن آنهاست، پس چیزى كه متروك خواهد شد چه ارزشى دارد كه آدمى بدان بخل ورزد.»

 و بسیارى از ارباب مقاتل گفته‌اند كه چون آن حضرت در روز عاشورا رَجز مى‌خواند و شمشیر مى‌زد، در ضمن رجز خود بدین اشعار تكیه مى‌جست؛ مانند

محدّث قمّى در «نفس المهموم» و شیخ سلیمان قندوزى در «ینابیع المودّة».[[22]](#footnote-22)

## مذمت اهل دنیا

 قَالَ الْفَرَزْدَقُ: لَقِینِى الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ فِى مُنْصَرَفِى مِنَ الْکوفَةِ. فَقَالَ: مَا وَرَاک یا أَبَا فِرَاسٍ!؟ قُلْتُ: أَصْدُقُک؟! قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: الصِّدْقَ أُرِیدُ! قُلْتُ: أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَک، وَ أَمَّا السُّیوفُ فَمَعَ بَنِى أُمَیةَ؛ وَ النَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَهِ.

 قَالَ: مَا أَرَاک إلَّا صَدَقْتَ! النَّاسُ عَبِیدُ الدُّنْیا وَالدِّینُ لَغْوٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، یحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَایشُهُمْ؛ فَإذَا مُحِّصُوا بِالْبَلآءِ قَلَّ الدَّیانُونَ.

 «فرزدق مى‌گوید: چون از درنگ در كوفه انصراف پیدا كرده، باز مى‌گشتم، حسین علیه السّلام مرا در راه دیدار كرد و گفت: اى أبو فراس! پشت سرت چه خبر بود؟

 گفتم: راستش را به تو بگویم؟! فرمود: آرى، من‌

راستش را مى‌خواهم! گفتم: دل‌هاى كوفیان همه با توست؛ ولیكن شمشیرهایشان همه بر كمك و مساعدت بنى امیه است؛ و یارى و نصرت هم از جانب خداست! فرمود: آرى! این سخنى است كه تو از روى صدق و راستى گفتى! مردم همگى بردگان و بندگان مال دنیا هستند؛ و تلفّظ به دیندارى فقط كلام لغو و بى محتوائى است كه بر سر زبان هایشان جارى است. پاسدارى از دینشان فقط در محدوده‌اى است كه در پرتو آن، معیشت‌هاى فراوان به دست آورند؛ و چون با غِربال امتحان و ابتلاء آزمایش شوند معلوم مى‌شود كه دینداران واقعى چه بسیار اندكند.»

## خطبه حضرت در وقت ممانعت حُرّ

 و چون حرّ بن یزید ریاحى از حركت آن حضرت به كوفه و یا مراجعت به مدینه بشدّت منع كرد، آن حضرت در ذِى حَسَم بپا خاست، و طبق روایت طبرى در «تاریخ» از عَقَبه بن أبى العیزاز:

 فَحَمِدَ اللَهَ وَ أَثْنَى عَلَیهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ؛ إنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الامْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ. وَ إنَّ الدُّنْیا قَدْ تَغَیرَتْ وَ تَنَکرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حَذَّآءَ،

فَلَمْ یبْقَ مِنْهَا إلَّا صُبَابَة کصُبَابَة الإنَآءِ، وَ خَسِیسُ عَیشٍ کالْمَرْعَى الْوَبِیلِ.

 أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا یعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَایتَنَاهَى عَنْهُ!؟ لِیرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِى لِقَآءِ اللَهِ مُحِقًّا؛ فَإنِّى لَا أَرَى الْمَوْتَ إلَّا سَعَادَة، وَ لَا الْحَیوة مَعَ الظَّالِمِینَ إلَّا بَرَمًا.[[23]](#footnote-23)

 «پس حمد خداوند را بجاى آورد و ثناى او بگفت، و سپس فرمود:

 امّا بعد، این شدّت و بلائى كه بر ما فرود آمده است، شما در مرأى و مَسمع خود مى‌بینید؛ دنیا و جریان امور روزگار واژگونه شده و چهره زشت و كریه خود را نشان داده است. نیكوئیهاى دنیا همه پشت كرده‌اند، و دنیا بر همین روش شتابان مى‌گذرد؛ و چیزى از آن نمانده است مگر اندكى كه مانند قطراتِ آب در ته ظرف جمع شود؛ یا زندگى پست و ناچیزى كه چون چراگاه دِرو شده، خراب و درهم باشد.

 آیا نمى‌بینید كه به حقّ عمل نمى‌شود؟! و از باطل جلوگیرى به عمل نمى‌آید؟! و در این صورت حتماً باید مؤمن حقّ جو، طالب دیدار خدا و لقاى حقّ بوده باشد.

 من مرگ را جز سعادت نمى‌بینم، و زندگى با

ستمكاران را جز ملالت و خستگى و كسالت نمى‌نگرم.»

 در كتاب «تحف العقول» پس از ذكر این جملات از خطبه، این جمله را نیز افزوده است كه حضرت فرمودند:

 إنَّ النَّاسَ عَبِیدُ الدُّنْیا، وَالدِّینُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، یحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَایشُهُمْ؛ فَإذَا مُحِّصُوا بِالْبَلآءِ قَلَّ الدَّیانُونَ.[[24]](#footnote-24)

 «مردم بندگان دنیا هستند، و دین چون آب دهانیست كه بر روى زبانهاى آنان جارى است، و تا جائیكه معیشت‌هاى آنان فراوان است، متعهّد و حافظ دین هستند؛ امّا زمانیكه به بلایا و مشكلات آزمایش شوند، دینداران حقیقى به شماره اندك خواهند بود.»

 و در این حال زُهَیر بن القَین و نافِع بن هِلال و بُرَیر بن خُضَیر هر یك جداگانه برخاستند و مراتب تأیید و تثبیت خود را به آن حضرت ابراز داشتند.

## گفتار حضرت در پاسخ تهدید حُرّ و بیان آمادگى براى شهادت‌

 حرّ بن یزید با آن حضرت همراه بود؛ و در راه و حركت جدا نمى‌شد و مى‌گفت:

 اى حسین! من با این گفتارم خدا را درباره خودت به یادت مى‌آورم، كه من گواهى مى‌دهم كه اگر جنگ كنى كشته خواهى شد!

 فَقَالَ لَهُ الْحُسَینُ علیه السلام: أَ فَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِى؟! وَ هَلْ یعْدُو بِکمُ الْخَطْبُ إنْ تَقْتُلُونِى؟! وَ سَأَقُولُ کمَا قَالَ أَخُو الاوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَ هُوَ یرِیدُ نُصْرَة رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ؛ فَخَوَّفَهُ ابْنُ عَمِّهِ وَ قَالَ: أَینَ تَذْهَبُ؟ فَإنَّک مَقْتُولٌ.

 فَقَالَ‌:

 «حضرت در پاسخ حرّ فرمود: آیا از مرگ مرا مى‌ترسانى؟! و آیا اگر مرا بكشید دیگر مشكل شما حلّ مى‌شود؟![[25]](#footnote-25)

 من همان كلامى را مى‌گویم كه برادر أوسىِ ما به پسر عموى خود گفت در وقتیكه مى‌خواست براى نصرتِ رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم برود؛ و پسر عمویش او را مى‌ترسانید و مى‌گفت: كجا

مى روى؟ تو حتماً كشته خواهى شد! او در جواب گفت:

 من حتماً مى‌روم و جوانمرد را از مرگ ننگ و عارى نیست؛ اگر عملش براى حقّ باشد و از روى حال تسلیم و رضا مجاهدت كند.

 و با بذل جان و نفس خود با مردمان صالح و نیكوكار مواسات كند؛ و از مردم مَطرود و ملعون جدا شود، و با مُجرم و گناهكار، طریق ستیز و مخالفت پیشه سازد.

 پس اگر من زنده بمانم پشیمان نگشته‌ام؛ و اگر بمیرم مردم مرا ملامت نكنند، و این خوارى و ذلّت براى تو بس است كه زنده بمانى، و مورد ظلم و تعدّى و تجاوز قرار گیرى و نتوانى از حقّ خود دفاع كنى!»

 و شاید آن كلمات دُرَربار كه علّامه معاصر توفیق أبو علم در كتاب خود موسوم به «أهل البیت» آورده است، پاسخ حضرت سید الشّهداء علیه السّلام در همین جا به حُرّ بن یزید ریاحى بوده است؛ آنجا كه فرماید:

 لَیسَ شَأْنِى شَأْنَ مَنْ یخَافُ الْمَوْتَ. مَا أَهْوَنَ‌

الْمَوْتَ عَلَى سَبِیلِ نَیلِ الْعِزِّ وَ إحْیآءِ الْحَقِّ. لَیسَ الْمَوْتُ فِى سَبِیلِ الْعِزِّ إلَّا حَیوة خَالِدَة؛ وَ لَیسَتِ الْحَیوة مَعَ الذُّلِّ إلَّا الْمَوْتَ الَّذِى لَا حَیوة مَعَهُ.

 أَ فَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِى؟! هَیهَاتَ؛ طَاشَ سَهْمُک، وَ خَابَ ظَنُّک! لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ.

 إنَّ نَفْسِى لَاکبَرُ مِنْ ذَلِک، وَ هِمَّتِى لَاعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّیمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوتِ؛ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَکثَرَ مِنْ قَتْلِى؟!

 مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِى سَبِیلِ اللَهِ! وَ لَکنَّکمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِى وَ مَحْوِ عِزَّتِى وَ شَرَفِى؛ فَإذًا لَا أُبَالِى مِنَ الْقَتْلِ.[[26]](#footnote-26)

 «شأنِ من شأن كسى نیست كه از مرگ بترسد! چقدر مرگ در راه وصول به عزّت و احیاى حقّ، سبك و راحت است. نیست مرگ در راه عزّت مگر زندگانى جاویدان؛ و نیست زندگانى با ذلّت مگر مرگى كه با او حیاتى نیست.

 آیا مرا از مرگ مى‌ترسانى؟! هیهات؛ تیرت به‌

خطا رفت! و گمانت واهى و تباه شد!

 من آن كسى نیستم كه از مرگ بترسم!

 نفس من از این بزرگتر است، و همّت من عالى‌تر است از آنكه از ترسِ مرگ، بار ستم و ظلم را بدوش بكشم؛ و آیا شما بر بیشتر از كشتن من توانائى دارید؟!

 مرحبا و آفرین به كشته شدن در راه خدا! ولیكن شما توانائى بر نابودى مَجد من، و محو و نیستى عزّت و شرف من ندارید! پس در این صورت، من باكى از كشته شدن ندارم!»

 و سید الشّهداء علیه السّلام همان كسى است كه مى‌فرمود:

 مَوْتٌ فِى عِزٍّ خَیرٌ مِنْ حَیوة فِى ذُلٍّ.[[27]](#footnote-27)

 «مردن در راه عزّت و با عزّت بهتر است از زندگى با ذلّت.»

 و همان كسى است كه در موقع جنگ نمودن، و حمله ور شدن بر سپاه دشمن رَجَز مى‌خواند و مى‌فرمود:

 «مرگ بهتر است از مرتكب عار و ننگ شدن؛ و عار بهتر است از دخول در آتش.»[[28]](#footnote-28)

## خطبه حضرت در مكانى به نام" بى ضه"، در بیان علت قیام، توصیف خود و توصیف اهل كوفه‌

 از طبرى نقل است كه أبو مِخْنَف از عَقَبة بن أبى العِیزاز روایت كرده است كه حسین علیه السّلام اصحاب خود و اصحاب حرّ را در بیضَة مخاطب قرار داده‌

و بدین خطبه مشغول شد:

 فَحَمِدَ اللَهَ وَ أَثْنَى عَلَیهِ، ثُمَّ قَالَ: أَیهَا النَّاسُ! إنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَآئِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَهِ، نَاکثًا لِعَهْدِ اللَهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّة رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ؛ یعْمَلُ فِى عِبَادِ اللَهِ بِالإثْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛ فَلَمْ یعَیرْ [یغَیرْ] عَلَیهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ، کانَ حَقًّا عَلَى اللَهِ أَنْ یدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.

 أَلَا وَ إنَّ هَؤُلآءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَة الشَّیطَانِ، وَ تَرَکوا طَاعَة الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ؛ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفَىْ‌ءِ؛ وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَهِ، وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ؛ وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَیرٍ [مَنْ غَیرَ ـ مَنْ عَیرَ].

 وَ قَدْ أَتَتْنِى کتُبُکمْ، وَ قَدِمَتْ عَلَىَّ رُسُلُکمْ بِبَیعَتِکمْ أَنَّکمْ لَا تُسَلِّمُونِى وَ لَا تَخْذُلُونِى؛ فَإنْ تَمَمْتُمْ عَلَى بَیعَتِکمْ تُصِیبُوا رُشْدَکمْ.

 فَأَنَا الْحُسَینُ بْنُ عَلِىٍّ، وَ ابْنُ فَاطِمَة بِنْتِ رَسُول اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ؛ نَفْسِى مَعَ أَنْفُسِکمْ، وَ أَهْلِى مَعَ أَهْلِیکمْ؛ فَلَکمْ فِىَّ أُسْوَة.

 وَ إنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَکمْ، وَ خَلَعْتُمْ بَیعَتِى مِنْ أَعْنَاقِکمْ؛ فَلَعَمْرِى مَا هِىَ لَکمْ بِنُکرٍ؛ لَقَدْ

فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِى وَ أَخِى وَ ابْنِ عَمِّى مُسْلِمٍ.

 فَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِکمْ. فَحَظَّکمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصِیبَکمْ ضَیعْتُمْ؛ وَ مَنْ نَکثَ فَإنَّمَا ینْکثُ عَلَى نَفْسِهِ. وَ سَیغْنِى اللَهُ عَنْکمْ. وَ السَّلَامُ عَلَیکمْ وَ رَحْمَة اللَهِ وَ بَرَکاتُهُ.[[29]](#footnote-29)

 «پس حمد خداوند را بجاى آورد و ثنا بر او فرستاد، و سپس فرمود:

 اى مردم! رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: هر كسى ببیند سلطان ستمگرى را كه حرام خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشكند، و خلاف سنّت رسول خدا صلّى الله علیه و آله رفتار كند، و در میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل كند؛ و آن شخص بیننده سكوت اختیار كند، و نه از راه‌

كردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نكند و در مقام انكار و عیب گوئى بر نیاید؛ بر خداوند واجب است كه او را به همان جائى ببرد كه آن سلطان جائر را مى‌برد.

 آگاه باشید كه این طائفه ستمگر و حكّام جائر بنى امیه، پیوسته از شیطان پیروى نموده و طاعت او را بر خود لازم دانستند، و اطاعت خداوند رحمن را ترك گفتند، و زشتى و فساد را ظاهر نمودند، و حدود خدا را تعطیل كردند، و غنائم و فَىْ‌ء را كه متعلّق به همه مسلمین است اختصاص به خود دادند، و حرام خدا را حلال شمردند؛ و حلال خدا را حرام شمردند.

 و من از غیر خودم سزاوارترم (به جلوگیرى از این امور و نهى كردن از آنها و زمام امور مسلمانان را به دست گرفتن، تا به احكام قرآن و سنّت رسول الله عمل شود).

 نامه‌هاى شما به من رسید! و رسولان شما نزد من آمدند! كه شما همه با من بیعت كرده‌اید كه مرا تسلیم دشمن نكنید، و مرا تنها و بى یاور نگذارید و مخذول و منكوب ننمائید!

 اگر حال بر بیعت خود پایدارى مى‌كنید، راه رشد و صواب همین است!

 من حسین فرزند علىّ هستم. من پسر فاطمه دختر رسول الله صلّى الله علیه و آله هستم.

 جان من با جانهاى شماست! و اهل من با اهل شماست! (از نقطه نظر تعین و تشخّص زندگى، براى خود مزیتى قائل نشدم، و در جاه و مال چیزى را به خود منحصر ننمودم! خودم و اهلم مانند شما و اهل شماست.)

 لیكن من اسْوه و الگو و سرمشق شما هستم (كه باید از من پیروى كنید و مرا امام و مقتداى خود بدانید! و در دور بودن از زندگانى متجمّلانه، و ترك تبذیر و اسراف، و دست نبردن به فَىْ‌ء و غنیمت، به من تأسّى كنید!)

 و اگر این كار را نكنید، و عهد و پیمان خود را بشكنید، و بیعت را از ذمّه‌هاى خود بردارید؛ به جان خودم سوگند كه این عمل از شما بدیع و تازه نیست!

 شما با پدر من، و برادر من، و پسر عمّ من مسلم بن عقیل نیز چنین كردید.

 پس شخص مغرور و گول خورده، كسى است كه به اقبال شما و توجّه شما فریب خورد!

 چون شما از بهره خود روى گردانیده و بخت خود را واژگون نموده اید! و نصیب خود را ضایع و تباه ساخته اید!

 و بدانید: هر كس كه پیمان بشكند، عواقب وخیم و عكس العمل پیمان شكنى بر عهده خود اوست. و البتّه خداوند بزودى از شما بى نیاز مى‌گرداند. و سلام خداوند و رحمت و بركات خداوند بر شما باد!»

 و چون حضرت سید الشّهداء علیه السّلام به كربلا وارد شدند، دوات و كاغذ طلبیده و نظیر همین خطبه‌اى را كه بیان شد، براى بزرگان و اشراف كوفه، آنانكه گمان مى‌رفت در خطّ مشى آن حضرت هستند نوشتند.[[30]](#footnote-30) و پایان نامه را به خاتَم شریف مُهر زده و نامه را پیچیدند و به قَیس ابن مُسْهر صَیداوى دادند تا به كوفه برساند.

## خطبه حضرت در شب عاشورا در جمع اصحاب و برداشتن بیعت از آنها

 حضرت سید الشّهداء علیه السّلام روز تاسوعا

نزدیك غروب آفتاب اصحاب خود را جمع نمودند. و حضرت علىّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام مى‌فرماید: من نزدیك رفتم تا ببینم به آنها چه مى‌گوید؛ و من در آن وقت مریض بودم. پس شنیدم كه پدرم به اصحاب خود چنین فرمود:

 أُثْنِى عَلَى اللَهِ أَحْسَنَ الثَّنَآءِ. وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّآءِ و الضَّرَّآءِ.

 اللَهُمَّ إنِّى أَحْمَدُک عَلَى أَنْ أَکرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّة، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْءَانَ؛ وَ فَقَّهْتَنَا فِى الدِّینِ.

 أَمَّا بَعْدُ، فَإنِّى لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَیرًا مِنْ أَصْحَابِى، وَ لَا أَهْلَ بَیتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیتِى؛ فَجَزَاکمُ اللَهُ عَنِّى خَیرَ الْجَزَآءِ.

 أَلَا وَ إنِّى قَدْ أَذِنْتُ لَکمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِیعًا فِى حِلٍّ؛ لَیسَ عَلَیکمْ مِنِّى ذِمَامٌ. هَذَا اللَیلُ قَدْ غَشِیکمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.[[31]](#footnote-31)

 «ثنا و ستایش خداوند را بجا مى‌آورم به بهترین ستایش، و او را در دو حال مسرّت و خوشى و گرفتارى حمد مى‌كنم.

 بار پروردگارا! من حقّاً حمد و سپاس تو را بجاى مى‌آورم كه ما را به نبوّت بزرگوار و مكرّم داشتى! و قرآن را به ما تعلیم كردى! و در دین، ما را فقیه و دانا نمودى!

 امّا بعد، من حقّاً اصحابى باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم، و نه اهل بیتى نیكوكارتر و با صِله و پیوندتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم؛ پس خداوند شما را از طرف من به بهترین جزائى پاداش دهد!

 آگاه باشید كه من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم؛ پس همگى بروید كه عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذِمامى ندارم.

 اینك شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهوارى بگیرید و متفرّق شوید!»

 برادران، و فرزندان، و پسران برادر، و پسران‌

عبد الله بن جعفر، و مسلم بن عَوسجه، و زهیر بن القَین، و جماعتى دیگر از اصحاب برخاستند و هر یك با زبانى اعتذارآمیز گفتند كه: ما بعد از تو باقى نباشیم! و خداوند ما را پس از تو زنده نگذارد! ابداً ابداً چنین كارى نخواهیم كرد؛ بلكه آرزو داشتیم چندین جان داشتیم و همه را در راه تو فدا مى‌كردیم!

## دعاى حضرت در صبح عاشورا

 از حضرت سید السّاجدین و زین العابدین علیه السّلام روایتست كه:

 لَمَّا صَبَّحَتِ الْخَیلُ الْحُسَینَ علیه السلام، رَفَعَ یدَیهِ وَ قَالَ:

 اللَهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِى فِى کلِّ کرْبٍ، وَ أَنْتَ رَجَآئِى فِى کلِّ شِدَّة، وَ أَنْتَ لِى فِى کلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِى ثِقَة وَعُدَّة.

 کمْ مِنْ هَمٍّ یضْعُفُ فِیهِ الْفُؤَادُ، وَ تَقِلُّ فِیهِ الْحِیلَة، وَ یخْذُلُ فِیهِ الصَّدِیقُ، وَ یشْمُتُ فِیهِ الْعَدُوُّ؛ أَنْزَلْتُهُ بِک، وَ شَکوْتُهُ إلَیک، رَغْبَة مِنِّى إلَیک عَمَّنْ سِوَاک؛ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّى، وَ کشَفْتَهُ، وَ کفَیتَهُ.

 فَأَنْتَ وَلِىُّ کلِّ نِعْمَة، وَ صَاحِبُ کلِّ حَسَنَة، وَ مُنْتَهَى کلِّ رَغْبَة.[[32]](#footnote-32)

 «و چون صبحگاهان لشكر به نزد حسین علیه السّلام آمدند، دستهاى خود را بلند نموده و عرضه داشت:

 بار پروردگارا! در تمام غصّه‌ها و اندوه ها، تو محلّ اتّكاء و اعتماد من مى‌باشى! و در هر گرفتارى و شدّت، تو محلّ امید من هستى! و در هر حادثه‌اى كه بر من فرود آید و هر نازله‌اى كه بر من وارد شود، تو محلّ اطمینان و استعداد من مى‌باشى!

 چه بسیار از هموم و غموم خود را كه دل در آن ناتوان مى‌شد، و حیله و چاره براى رفع آن كوتاه مى‌آمد، و دوست، انسان را تنها مى‌گذاشت، و دشمن زبان به شماتت مى‌گشود؛ من بارِ آن حوادث و هموم را بسوى تو آوردم، و شِكوه آن را به تو نمودم؛ به جهت میل و رغبتى كه به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم؛ پس خداوندا تو همه آنها را برطرف نمودى! و امر مرا كفایت كردى!

 بنابراین اى خداى من! تو ولىّ تمام نعمت‌ها هستى! و صاحب هر نیكوئى! و منتهاى تمام رغبت‌ها مى‌باشى!»

## خطبه حضرت در صبح عاشورا و اتمام حجّت بر كوفیان‌

 و آنگاه حضرت مركب خود را طلبیده و سوار شدند، و با صداى بلند بطوریكه همگى مى‌شنیدند چنین خطبه‌اى ایراد نمودند:

 أَیهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِى، وَ لَا تَعْجَلُوا حَتَّى أَعِظَکمْ بِمَا یحِقُّ عَلَىَّ لَکمْ؛ وَ حَتَّى أُعْذِرَ إلَیکمْ! فَإنْ أَعْطَیتُمُونِى النِّصْفَ کنْتُمْ بِذَلِک أَسْعَدَ! وَ إنْ لَمْ تُعْطُونِى النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِکمْ فَأَجْمِعُوا رَأْیکمْ وَ شُرَکآءَکمْ ثُمَّ لَا یکنْ أَمْرُکمْ عَلَیکمْ غُمَّة ثُمَّ اقْضُوا إِلَىَّ وَ لَا تُنظِرُونِ! إِنَّ وَلِىَ اللَهُ الَّذِى نَزَّلَ الْکتَبَ وَ هُوَ یتَوَلَّى الصَّلِحِینَ.

 «اى مردم! گفتار مرا بشنوید! و شتاب نكنید تا آنچه حقّ شماست بر من از اندرز و موعظه، شما را بدان پند دهم؛ و عذر خود را در حركت از مكّه بسوى شما براى شما بیان كنم!

 پس اگر از درِ انصاف در آئید و عذر مرا بپذیرید كه البتّه نیكبخت باشید! و دیگر راه مقاتله و جنگ با من بر روى شما بسته مى‌گردد!

 و اگر عذر مرا نپذیرید و حجّت مرا كافى ندانید، پس در آن هنگام رأى خود و شریكان خود را روى هم گرد آورده، تا اینكه كار شما و امر شما بر شما پوشیده نماند؛ و سپس بدون هیچ مهلتى به من بپردازید و كار خود را یكسره كنید!

 بدانید كه صاحب اختیار و ولىّ من خداست كه‌

قرآن كریم را بفرستاد؛ و او زمام امور مردمان صالح را در دست دارد.»

 پس حمد خداى را بجا آورد، و ثناى او بگفت، و درود بر پیغمبر بفرستاد، و هیچ خطیبى دیده نشد نه قبل از او و نه بعد از او كه چنین با بلاغت در گفتار خود مطالب را ادا كند.

 و پس از آن فرمود: اوّل نَسَب مرا در نظر آورید! و ببینید من كیستم؟ و سپس به افكار خود مراجعه كنید و آن را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید! ببینید آیا كشتن من براى شما سزاوار است؟! و آیا پاره كردن حرمت من بر شما جائز است؟!

 مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصىّ پیغمبر و پسر عموى او كه اوّل مؤمن و تصدیق آورنده به رسول الله و به آنچه از جانب خدا بر او نازل شده بود نیستم؟

 مگر حمزه سید الشّهداء عموى پدر من نیست؟ مگر جعفر كه به دو بال خود در بهشت پرواز مى‌كند، عموى من نیست؟

 آیا مگر به شما نرسیده است گفتار رسول خدا كه‌

درباره من و برادرم فرمود:

 هَذَانِ سَیدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّة.

 «این دو نفر دو سید و آقاى جوانان بهشتند.»؟

 پس اگر مرا در این گفتار تصدیق دارید و بدانید كه من راست مى‌گویم؛ و سوگند به خدا از وقتى كه دانسته‌ام خداوند دروغگو را دشمنِ مبغوض شمرده است، سخن دروغى را بر زبان نیاورده‌ام (از كشتن من صرف نظر كنید)!

 و اگر گفتار مرا باور ندارید و این كلام را تكذیب مى‌كنید، اینك در میان شما كسى هست كه شما را خبر دهد! از جابربن عبد الله أنصارى و أبو سعید خُدرى و سَهْل بن سَعد ساعدىّ و زید بن أرقَم و أنس بن مالك سؤال كنید! آنان به شما خبر مى‌دهند كه رسول خدا درباره من و برادرم چنین فرموده است. آیا این معنى مانع و حاجز از ریختن خون من نمى‌شود؟

 شمر گفت: آن كسیكه بفهمد تو چه مى‌گوئى، خدا را بر یك جانب عبادت كرده است!

 حبیب بن مظاهر در پاسخ شمر گفت: سوگند به خدا كه من مى‌بینم تو را كه خدا را بر هفتاد جانب (از شكّ و شبهه) عبادت مى‌كنى! خداوند بر دل تو مُهر زده است. (و دیگر یاراى فهم و ادراك ندارد.)

 حضرت سید الشّهداء فرمود: اگر در این امر شكّ دارید، آیا در این هم شكّ دارید كه من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟!

 سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیغمبرى غیر از من، نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست!

 واى بر شما! آیا كسى را از شما كشته‌ام كه به طلب قصاص گرد آمده اید؟ یا مالى را از شما تملّك نموده‌ام، یا جراحتى و زخمى زده‌ام كه براى تلافى آمده اید؟!

 هیچیك از آنان سخنى نگفت!

 حضرت ندا در داد: اى‌ شَبَث بن رِبْعِىّ! و اى‌ حجّار بن أبْجُر! و اى‌ قَیس بن أشعَث! و اى یزید بن حارِث! آیا شما به من در نامه ننوشتید كه: میوه‌هاى درختان رسیده است! و اطراف زمین سر سبز گردیده است! اگر به سوى ما بیائى، به سوى لشكرى آماده معاونت و كمك در تحت فرمان خود خواهى آمد؟!

 قیس بن اشعث گفت: ما نمى‌دانیم تو چه مى‌گوئى! ولیكن براى حكم و فرمان پسر عمویت (یزید) تنازل كن؛ آنان براى تو نمى‌خواهند مگر آنچه را كه تو بپسندى!

 فَقَالَ الْحُسَینُ علیه السلام: لَا وَ اللَهِ! لَا أُعْطِیکمْ‌

بِیدِى إِعْطَآءَ الذَّلِیلِ، وَ لَا أَقِرُّ لَکمْ قَرَارَ الْعَبِیدِ. ثُمَ‌[[33]](#footnote-33)

نَادَى: یا عِبَادَ اللَهِ! إِنِّى عُذْتُ بِرَبِّى وَ رَبِّکمْ أَن تَرْجُمُونِ؛ وَ أَعُوذُ بِرَبِّى وَ رَبِّکمْ مِنْ کلِّ مُتَکبِّرٍ لَا یؤْمِنُ بِیوْمِ الْحِسَابِ.[[34]](#footnote-34)

 «حضرت سید الشّهداء علیه السّلام در اینحال فرمود: نه سوگند به خدا! چون ذلیلان دست ذلّت به شما ندهم! و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمى‌كشم!

 و پس از آن فرمود: اى بندگان خدا! من پناه مى‌برم به پروردگار خودم و پروردگار شما از اینكه مرا سنگباران كنید! من پناه مى‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متكبّرى كه بروز پاداش و

حساب ایمان ندارد».

## خطبه حضرت در روز عاشورا در مذمّت اهل كوفه، تبرّى جستن از مذلّت و نفرین بر كوفیان‌

 ابن طاووس خطبه غرّاء زیر را از حضرت سید الشّهداء علیه السّلام در روز عاشورا روایت كرده است. بدین مضمون كه:

 قالَ الرّاوى: وَ رَکبَ أصْحابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللَهُ، فَبَعَثَ الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ بُرَیرَ بْنَ خُضَیرٍ فَوَعَظَهُمْ فَلَمْ یسْتَمِعوا، وَ ذَکرَهُمْ فَلَمْ ینْتَفِعوا.

 فَرَکبَ الْحُسَینُ علیه السلام ناقَتَهُ وَ ـ قیلَ فَرَسَهُ ـ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأنْصَتوا. فَحَمِدَاللَهَ، وَ أثْنَى عَلَیهِ، وَ ذَکرَهُ بِما هُوَ أهْلُهُ، وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى الْمَلَئِکةِ وَ الأنْبِیآءِ وَ الرُّسُلِ، وَ أبْلَغَ فى الْمَقالِ؛ ثُمَّ قالَ:

 تَبًّا لَکمْ أَیتُهَا الْجَمَاعَة وَ تَرَحًا! حِینَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالِهِینَ، فَأَصْرَخْنَاکمْ مُوجِفِینَ؛ سَلَلْتُمْ عَلَینَا سَیفًا لَنَا فِى أَیمَانِکمْ! وَ حَشَشْتُمْ عَلَینَا نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّکمْ! فَأَصْبَحْتُمْ إلْبًا لِاعْدَآئِکمْ عَلَى أَوْلِیآئِکمْ بِغَیرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِیکمْ، وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَکمْ فِیهِمْ!

 فَهَلَّا ـ لَکمُ الْوَیلَاتُ ـ تَرَکتُمُونَا؛ وَ السَّیفُ مَشِیمٌ، وَ الْجَأْشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْىُ لَمَّا یسْتَحْصَفْ!؟ وَ لکنْ أَسْرَعْتُمْ إلَیهَا کطَیرَة الدَّبَى! وَ تَدَاعَیتُمْ إلَیهَا کتَهَافُتِ الْفَرَاشِ!

 فَسُحْقًا لَکمْ یا عَبِیدَ الامَّة! وَ شُذَّاذَ الاحْزَابِ! وَ نَبَذَه الْکتَابِ! وَ مُحَرِّفِى الْکلِمِ! وَ عُصْبَه الاثَامِ! وَ نَفَثَة الشَّیطَانِ! وَ مُطْفِى السُّنَنِ! أَ هَؤُلَآءِ تَعْضُدُونَ؟! وَ عَنَّا تَتَخَاذَلُونَ؟!

 أَجَلْ وَ اللَهِ غَدْرٌ فِیکمْ قَدِیمٌ! وَشَجَتْ إلَیهِ أُصُولُکم! وَ تَأَزَّرَتْ عَلَیهِ فُرُوعُکم! فَکنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرٍ شَجًا لِلنَّاظِرِ! وَ أُکلَه لِلْغَاصِبِ!

 أَلَا وَ إنَّ الدَّعِىَّ ابْنَ الدَّعِىِّ قَدْ رَکزَ بَینَ اثْنَتَینِ: بَینَ السِّلَّة وَ الذِّلَّة؛ وَ هَیهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة.

 یأْبَى اللَهُ ذَلِک لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهُرَتْ، وَ أُنُوفٌ حَمِیة، وَ نُفُوسٌ أَبِیة؛ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللِئَامِ عَلَى مَصَارعِ الْکرَامِ.

 أَلَا وَ إنِّى زَاحِفٌ بِهَذِهِ الاسْرَة مَعَ قِلَّه الْعَدَدِ، وَ خَذْلَة النَّاصِرِ. ثُمَّ أَوْصَلَ کلَامَهُ بِأَبْیاتِ فَرْوَة بْنِ مُسَیک الْمُرَادِىِّ:

 ثُمَّ أَیمُ اللَهِ! لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إلَّا کرَیثما یرْکبُ الْفَرَسُ، حَتَّى تَدُورَ بِکمْ دَوْرَ الرَّحَى! وَ تَقْلَقَ بِکمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ! عَهْدٌ عَهِدَهُ إلَىَّ أَبِى عَنْ جَدِّى؛ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکمْ وَ شُرَکآءَکمْ ثُمَّ لَا یکنْ أَمْرُکمْ عَلَیکمْ غُمَّة ثُمَّ اقْضُوا إِلَىَّ وَ لَا تُنظِرُونِ!

 إِنِّى تَوَکلْتُ عَلَى اللَهِ رَبِّى وَ رَبِّکم مَّا مِن دَآبَّة إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌ بِنَاصِیتِهَآ إنَّ رَبِّى عَلَى‌ صِرطٍ مُّسْتَقِیمٍ.

 اللَهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَآءِ! وَ ابْعَثْ عَلَیهِمْ‌

سِنِینَ کسِنى یوسُفَ! وَسَلِّطْ عَلَیهِمْ غُلَامَ ثَقِیفٍ، فَیسُومَهُمْ کأْسًا مُصَبَّرَة! فَإنَّهُمْ کذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا! عَلَیک تَوَکلْنَا! وَ إلَیک أَنَبْنَا! وَ إلَیک الْمَصِیرُ![[35]](#footnote-35)

 «چون اصحاب عُمَر بن سعد بر مركب‌هاى خود سوار شده و آماده جنگ با حضرت سید الشّهداء علیه السّلام شدند، حضرت، بُرَیرَ بن خُضَیر را براى موعظه لشكر بفرستاد.

 بُریر هر چه آنان را پند و اندرز داد گوش ندادند، و هر چه آنها را متذكّر و متنبّه نمود از آن سودى‌

نبردند.

 در اینحال خود حضرت امام حسین علیه السّلام بر ناقه خود ـ و بعضى گفته‌اند بر اسب خود ـ سوار شد، و آنها را دعوت به سكوت نمود. و چون ساكت شدند، حمد خدا را بجاى آورد، و ثنا بر او فرستاد، و به آنچه موجب عظمت مقام حضرت حقّ بود او را بستود، و درود بر محمّد و فرشتگان و انبیاء و رسولان الهى فرستاد؛ و در خطبه و گفتار بحدّ أتمّ و اكمل در رسانیدن مطلب اهتمام نمود.

 و سپس فرمود: اى جماعت! زیان و هلاكت بر شما باد! و فقر و نكبت و اندوه نیز از آن شما باد؛ كه ما را با شور و وَلَه به فریاد رسى خود خواندید! و ما چون با شتاب براى فریادرسى و دادخواهى شما آمدیم، همان شمشیرى را كه متعلّق به ما بوده، و در دست شما نهاده بودیم برهنه نموده و بر سر ما كشیدید! و همان آتشى را كه براى دشمنان خود و دشمنان شما جرقّه آن را افروخته بودیم بر ما افروختید! و براى سركوبى دوستان خود، با دشمنان خود همدست و هماهنگ شدید!

 با اینكه آن دشمنان، عَدلى را در میان شما رواج‌

نداده و دادى را نگستردند؛ و نه امید خیرى براى خود در آنها دارید.

 بنابراین، بلیه‌ها و رسوائیها دامنگیرتان باد! چرا در آن وقتیكه شمشیرها در غلاف بود، و نفوس آرام، و رأى‌ها هنوز در قتال مستحكم نگردیده بود؛ ما را رها ننمودید؟! بلكه مانند سیل ملخ بسوى فتنه گسیل شدید! و مانند پروانه در فتنه به هم ریختید!

 پس هلاكت و نابودى باد بر شما اى بنده‌هاى امّت ها! و اى افراد كنار زده شده و دور شده از حزب‌ها و جمعیت ها! و اى پس زنندگان كتاب خدا! و اى تحریف كنندگان كلمات پروردگار! و اى طائفه گناه آفرین! و اى آب و دَمِ دهان شیطان! و اى خاموش كنندگان سنّت‌هاى الهیه!

 آیا شما این جماعت را یار و یاورى مى‌نمائید و ما را مخذول و تنها و منكوب مى‌گذارید؟!

 آرى! سوگند به خدا كه این مكر و حیله در شما بى سابقه و تاریخچه نیست! و بر این مكر، اصول و ریشه‌هاى شما پیوسته و آمیخته شده است! و شاخه‌هاى شما بر آن پرورش یافته و نیرو گرفته‌

است! پس شما پلیدترین ثمره این درختید، كه در كام صاحبش كه ناظر آنست چون خار و استخوان گلوگیر مى‌گردید! و در كام شخص غاصب و متعدّى لقمه گوارا مى‌باشید!

 آگاه باشید که این مرد بى پدر: زنازاده و پسر زنازاده (عُبید الله بن زیاد) مرا بین دو چیز ثابت و میخکوب نموده است: یا با شمشیر جنگ کردن و شربت شهادت نوشیدن، و یا تن به ذلّت و خوارى دادن؛ وهَیهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة، چقدر ذلّت از ما دور است!

 خداوند بر ما زبونى و ذِلّت را نمى‌پسندد، و رسول خدا و مؤمنین نمى‌پسندند، و دامن‌هاى پاك و پاكیزه‌اى كه ما را در خود پرورش داده‌اند، و سرهاى پر حمیت، و نفس‌هاى استواریكه ابداً زیر بار ظلم و تعدّى نمى‌روند، بر ما نمى‌پسندند كه اطاعت فرومایگان و زشت سیرتان را بر قتلگاه كریمان و شرافتمندان ترجیح دهیم!

 آگاه باشید كه من با همین جماعت اندكى كه با من هستند، با وجود كمى تعداد و نبودن مُعین و یاور آماده جنگ هستم!

 و در این حال حضرت خطبه خود را به ابیات فَرْوة بْن مُسَیك مُرادى اتّصال داده و به چند بیت از آن بدین منوال تمثّل نمود:

 ١ ـ اگر ما غلبه كنیم و پیروزمندانه دشمن را به هزیمت دهیم، این كارِ تازه ما نیست؛ از قدیم الایام دأب و دَیدَن ما چنین بوده است. و اگر مغلوب گردیم، پس هیچگاه مغلوب شده نیستیم (به علّت آنكه نیت ما و اراده ما بر صلاح و تقوى بوده، و این معنى شكست پذیر نیست)

 ٢ ـ عادت و طبیعت ما ترس از مرگ نیست (و بدین جهت نیز به جنگ نیامده‌ایم كه جان خود را دوست داریم، بلكه چون نمى‌خواهیم دشمن ناپاك بر ما سیطره جوید، براى این منظور آماده نبرد شده‌ایم؛ چون محال است كه تا ما زنده‌ایم او بتواند بر ما چیره گردد) ولیكن دولت و حكومت او تنها و تنها پیوسته به مرگ ماست.

 ٣ ـ اگر مرگ سینه خود را از روى یك دسته از مردم بردارد، بدون شكّ روى یك دسته دیگر از مردم مى‌خوابد؛ و ابداً انسان را از مرگ گریزى و گزیرى نیست.

 ٤ ـ همین مرگ، اشراف و بزرگان قوم ما را نابود كرد؛ همچنانكه اقوام و طوائف پیشین را نابود كرد.

 ٥ ـ اگر پادشاهان و مقتدران عالم در این جهان جاودانه زیست مى‌نمودند، ما هم مى‌توانستیم مخلّد بمانیم،؛ و اگر بزرگان مى‌ماندند ما نیز باقى بودیم؛ ولى بقاء و خلودى نیست.

 ٦ ـ پس به شماتت كنندگان ما بگوئید: هان بیدار شوید و به هوش آئید! كه بزودى آنان نیز مانند ما به مرگ و نیستى مى‌رسند!

 و پس از این تمثّل، حضرت به خطبه خود بدین طریق ادامه دادند كه:

 و سوگند بخدا كه پس از واقعه شهادتِ من، بدانچه دل بسته‌اید نمى‌رسید! و درنگ نمى‌كنید در این جهان مگر به قدر سوارى یك اسب؛ كه ناگاه روزگار، همچون سنگ آسیا به دور شما بگردد و چون محور آسیا در شما گیر كند و شما را به قلق و تشویش و اضطراب اندازد!

 این عهدى است كه پدر من با من، از جدّ من نموده است. حال رأى خود و همدستان خود را روى هم گرد آورید! و مجتمعاً فكر كنید و تصمیم‌

بگیرید كه امر شما بر شما پوشیده نماند! و به كردار خود پشیمان نشده و دچار غم و اندوه و حسرت نگردید!

 آنگاه پس از این تفكّر بدون شتاب زدگى، بر من حمله ور شده و بدونِ هیچ مُهلتى كار مرا تمام كنید!

 من توكّل بر خداوند نمودم، كه پروردگار من و پروردگار شماست. هیچ جنبده‌اى در روى زمین نجنبد مگر آنكه تقدیراتش به دست قدرت اوست؛ و حقّاً پروردگار من در راه راست و طریق صواب است.

 بار پروردگارا! قطرات باران آسمان را بر این قوم فرو بند! و قحط و گرسنگى را بر آنان، چون قحط زمان یوسف مقدّر فرما! و جوان ثقفى را بر آنان بگمار تا آنان را از كاسه تلخ زهرآگین بچشاند! چون آنان ما را تكذیب كرده و به دروغ نسبت دادند، و ما را مخذول و منكوب نمودند!

 تو هستى پروردگار ما! توكّل بر تو نموده‌ایم! و بسوى تو انابه و بازگشت داریم! و به سوى تو است تمام بازگشت‌ها».

## اشعار رجزیه حضرت سید الشهداء در روز عاشورا و ذكر فضائل خود

 در كتاب «كشف الغمّة» از كتاب «الفتوح» وارد است كه چون لشكریان ابن زیاد آن حضرت را در پرّه گرفتند و از آب منع كردند و از اصحاب آن حضرت همه را كشتند، تیرى به سوى طفل صغیر آن حضرت آمد و او را بكشت.

 حضرت او را به خونهایش آلوده كرد، و با شمشیر حفیره‌اى حفر و او را در آن مدفون ساخت، و سپس در مقابل لشكر ایستاده و حمله مى‌آورد، و این رَجَز را مى‌خواند:

قَتَلُوا قِدْماً

بَینَ الْجَحْفَلَین‌ ١٧

 «1ـ این جماعت خیانت كردند و كافر شدند. و از زمان پیشین، از ثواب خداوند كه پروردگار جنّ و انس است اعراض كرده و روى گردانیده‌اند.

 ٢ـ این گروه، علىّ بن ابى طالب را كشتند. و پسر او حسن را نیز كه از ناحیه پدر و مادر، بزرگوار و كریم بود كشتند.

 ٣ ـ از روى حِقد و كینه‌اى كه در دل داشتند، گفته‌اند: جمع شوید تا همگى اینك بر حسین یورش بریم.

 ٤ ـ اى قوم به فریاد رسید! داد از دستِ مردم رَذل و پستى كه جماعت‌ها را براى جنگ با اهل حَرَمین (مكّه و مدینه) برانگیخته‌اند.

 ٥ ـ و سپس همه به راه افتادند و به خاطر خشنودى دو نفر مُلحد و زندیق (یزید و عبید الله بن زیاد) براى استیصال و به هلاكت رسانیدن من، یكدیگر را سفارش مى‌كردند.

 ٦ ـ در ریختن خون من، به جهت رضاى خاطر عبید الله بن زیاد كه زاده دو نفر كافر است، از خداوند نترسیدند.

 ٧ ـ و ابن سعد، از روى قهر و غلبه، با لشكرى انبوه چون دانه‌هاى باران شدید، بر من ریخت و مرا هدف تیرباران خود نمود.

 ٨ ـ این كینه‌توزى و سلطه جوئى آنان، نه از جهت جُرم و جنایتى است كه از من سر زده است؛ بلكه تنها بجهت افتخار من به نور و ضیاء دو ستاره فروزانست:

 ٩ ـ یكى از آنها علىّ بن أبى‌طالب كه بهترین افراد روى زمین بعد از پیغمبر است، و دیگرى رسول خدا كه هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر قُرَشى است.

 ١٠ ـ انتخاب شده و پسندیده خدا از میان همه مردمان، پدر من است، و پس از آن مادرم؛ پس من فرزند دو پسندیده‌ترین و برگزیده‌ترین مردم هستم!

 ١١ ـ من نقره‌اى هستم كه از طلا به دست آمده است، و بنابراین من نقره بوده و فرزند دو طلا مى‌باشم.

 ١٢ ـ در میان تمامى مخلوقات، كیست كه جدّى مانند جدّ من داشته باشد؟ و یا مربّى و معلّمى مانند پدر من علىّ؟ پس من فرزند دو ماه تابناكم.

 ١٣ ـ فاطمه زهراء مادر من است. و پدر من كوبنده و شكننده كفر است در روز جنگ بدر و غزوه حُنین.

 ١٤ ـ و از براى پدر من در واقعه احد داستانى است كه به واسطه پراكنده كردن لشكر اشرار و كفّار، موجبات شفاى غصّه و اندوه دل اهل ایمان را فراهم ساخت.

 ١٥ ـ و موقعیت و داستان دیگر او در غزوه أحزاب و واقعه فتح مكّه است كه در آن شدائدى كه مرگ بر مسلمانان و اهل دو قبله مى‌بارید؛ با قدم راستین او در جنگ، مرگ و شكست در هم پیچید و ظفر براى مسلمین شد.

 ١٦ ـ این كارها را پدرم در راه خدا و فى سبیل الله انجام مى‌داد؛ و حالا ببینید این امّت بدسرشت و بدكردار، با دو عترت پاك چه كردند!

 ١٧ ـ یكى عترت پیامبر نیكوى نیكوكردار محمّد مصطفى، و دیگر عترت علىّ بن أبى طالب كه‌

 در هنگام جنگ میان دو لشكر كه چهره‌ها زرد مى‌شد؛ پیوسته چهره‌اش چون گل سرخ مى‌درخشید.»

 عبد الله بن عمّار بن یغوث مى‌گوید: من هیچ مغلوبى كه مورد تهاجم افراد بسیارى قرار گرفته باشد، و تمام اولاد او و اهل بیت او و اصحاب او كشته شده باشند ندیده‌ام، كه قلبش محكمتر و دلش مطمئن‌تر و گامش استوارتر بوده باشد از حسین بن علىّ. در اینحال كه به لشكر دشمن حمله مى‌نمود تمام رجال و سپاهیان از

مقابلش مى‌گریختند و یك نفر باقى نمى‌ماند.[[36]](#footnote-36)

 عمر بن سعد به جماعت لشكر فریاد زد: این فرزند أنْزَع بَطین (علىّ بن أبى طالب) است! این فرزند كشنده عرب است! او را در پرّه گیرید، و از هر جانب به او حمله ور شوید!

## سخنان حضرت با لشكریان در لحظات آخر

 چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه كردند![[37]](#footnote-37) و بین او و بین خیام حَرَمش جدائى انداختند. حضرت سید الشّهداء علیه السّلام فریاد زدند:

 یا شِیعَة ءَالِ أَبِى سُفْیانَ! إنْ لَمْ یکنْ لَکمْ دِینٌ وَ کنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَکونُوا أَحْرَارًا فِى دُنْیاکمْ! وَ ارْجِعُوا إلَى أَحْسَابِکمْ إنْ کنْتُمْ عُرْبًا کمَا تَزْعُمُونَ!

 «اى شیعیان و پیروان آل أبى سفیان! اگر براى شما دینى نیست، و رویه شما اینست كه از معاد نیز نمى‌ترسید؛ پس در زندگانى دنیاى خود از آزادگان باشید! و اگر همچنانكه مى‌پندارید، از طائفه عرب هستید، به حَسَب‌هاى خود برگردید (و از اعمال‌

ناجوانمردانه احتراز كنید).»

 شمر، حضرت را صدا زد كه: چه مى‌گوئى اى پسر فاطمه؟!

 حضرت فرمود: من با شما در جنگ هستم! بر زنها مؤاخذه‌اى نیست؛ و تا وقتیكه زنده‌ام، این لشكریان یاغى و متعدّى خود را از دستبرد به حرم من بازدارید!

 «فرمود: حَرَم مرا رها كنید و سراغ من بشخصه بیائید! و اینك زمان شهادت من نزدیك شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است».

 شمر گفت: این درخواست را مى‌پذیریم! و آن جماعت همگى بطرف خود حضرت روى آوردند و جنگ شدّت یافت و عطش بر آن حضرت بسیار شدید شد.[[38]](#footnote-38)

 و براى بار دوّم از براى وداع به خیمه آمد، و با اهل حرم وداع نمود، و سپس به مركز مبارزه بازگشت؛ و بسیار

مى گفت:

 لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّة إلَّا بِاللَهِ‌.[[39]](#footnote-39)

 «هیچ حركت و تحوّلى نیست؛ و هیچ قوّه و قدرتى نیست مگر به خداوند عزّ اسمه.»

 و أبو الحُتوف جُعْفى، تیرى به پیشانى مباركش زد. آن تیر را بیرون كشید، و خون بر چهره‌اش جارى شد؛ و گفت:

 اللَهُمَّ إنَّک تَرَى مَا أَنَا فِیهِ مِنْ عِبَادِک هَؤُلآءِ الْعُصَاة! اللَهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا! وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا! وَ لَا تَذَرْ عَلَى الأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا! وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا!

 «بار پروردگارا! بر این حالِ من كه از ناحیه این بندگان نافرمان تو مى‌گذرد واقف هستى!

 بار پروردگارا! یكایك آنان را بشمار! و آنان را متفرّقاً و متشتّتاً هلاك گردان! و یك تن از آنان را روى زمین باقى مگذار! و ابداً آنها را نیامرز!»

 و با صوت بلند فریاد زد:

 یا أُمَّة السَّوْءِ! بِئْسَمَا خَلَّفْتُمْ مُحَمَّدًا فِى عِتْرَتِهِ!

 أَما إنَّکمْ لَا تَقْتُلُونَ رَجُلًا بَعْدِى فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ یهُونُ عَلَیکمْ ذَلِک عِنْدَ قَتْلِکمْ إیاىَ! وَ أَیمُ اللَهِ لَارْجُو أَنْ یکرِمَنِىَ اللَهُ بِالشَّهَادَة، ثُمَّ ینْتَقِمَ لِى مِنْکمْ مِنْ حَیثُ لَا تَشْعُرُونَ!

 «اى امّت بدسرشت و بدكردار! با محمّد در عترتش به بدى رفتار كردید!

 آگاه باشید كه شما بعد از من كسى را نخواهید كشت كه از كشتنش نگران باشید و به هراس آئید، بلكه تمام كشتن‌ها براى شما سهل و آسان مى‌نماید!

 و سوگند به خدا كه من از خداى خودم امید دارم كه مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جائى كه خود نمى‌دانید!»

 حَصین گفت: اى پسر فاطمه! به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما مى‌گیرد؟

 حضرت فرمودند: بَأس و شدّت را در میان شما مى‌افكند، تا آنكه خون‌هاى خود را مى‌ریزید؛ و سپس چون موجهاى دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت![[40]](#footnote-40)

## مناجات حضرت با خداوند در لحظات آخر و حالات حضرت در هنگام شهادت‌

 در این حال، از كثرت زخمها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آنقدر شدید بود كه ایستاد تا بیارامد؛ كه مردى سنگ بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جارى شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاك كند كه مرد دیگرى به تیر سه شعبه قلب مباركش را هدف ساخت.

 پسر رسول خدا، به خدا عرض كرد:

 بِسْمِ اللَهِ وَ بِاللَهِ وَ عَلَى مِلَّة رَسُولِ اللَهِ. وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إلَى السَّمَآءِ وَ قَالَ: إلَهِى! إنَّک تَعْلَمُ أَنَّهُمْ یقْتُلُونَ رَجُلًا لَیسَ عَلَى وَجْهِ الارْضِ ابْنُ نَبىٍّ غَیرُهُ!

 «به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملّت و آئین رسول خدا (این شهادت روزى من مى‌گردد). و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: خداى من! تو مى‌دانى كه این قوم مى‌كشند مردى را كه در روى زمین پسر پیغمبرى جز او نیست!»

 دست برد و تیر را از پشت خود خارج كرد؛ و خون مانند ناودان فَوَران مى‌كرد.[[41]](#footnote-41)

 حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت، و چون پُر شد به آسمان پاشید و گفت: این حادثه كه بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است. و یك قطره از آن خون بر زمین نریخت.

 و براى بار دوّم دست خود را زیر خون گرفت؛ و چون پُر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون آلوده نموده و گفت: با همین حال باقى خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار كنم.[[42]](#footnote-42)

 و آنقدر خون از بدن مباركش رفته بود كه قدرت و رَمقى در تن نمانده بود. نشست بر روى زمین و با مشقّت سر خود را بلند نگاه مى‌داشت، كه در این حال مالك بن بُسْر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد.

 و بُرْنُس (یعنى كلاه بلندى كه بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد. حضرت برنس را انداخت و روى قَلَنْسُوَه كه كلاه عادى بود عِمامه بست.[[43]](#footnote-43) و بعضى گفته‌اند: دستمالى بست. كه زُرعة بن شَریك بر كتف چپ آن حضرت ضربتى‌

وارد ساخت. و حصین بر حلقوم آن حضرت تیرى زد.[[44]](#footnote-44) و دیگرى بر گردن مبارك ضربه‌اى وارد ساخت. و سِنانِ بن أنَس با نیزه در تَرقُوه‌اش زد، و پس از آن بر سینه آن حضرت زد. و سپس در گلوى آن حضرت تیرى فرو برد؛[[45]](#footnote-45) و صالح ابن وَهب در پهلویش تیرى وارد كرد.[[46]](#footnote-46)

 هِلال بن نافع مى‌گوید: من در نزدیكى حسین ایستاده بودم كه او جان مى‌داد؛ سوگند به خدا كه من در تمام مدّت عمرم، هیچ كشته‌اى ندیدم كه تمام پیكرش بخون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیكو و چهره‌اش نورانى باشد. به خدا سوگند لَمَعات نور چهره او مرا از تفكّر در كشتن او باز مى‌داشت![[47]](#footnote-47)

 و در آن حالت‌هاى سخت و شدّت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده، و در دعا به درگاه حضرت ربّ ذو الجلال عرض مى‌كرد:

 صَبْرًا عَلَى قَضَآئِک یا رَبِّ! لَا إلَهَ سِوَاک، یا غِیاثَ‌

الْمُسْتَغِیثِینَ![[48]](#footnote-48)

 «شكیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جارى تو اى پروردگار من! معبودى جز تو نیست، اى پناه پناه آورندگان!»

 از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است كه اسب آن حضرت با صداى بلند شیهه مى‌كشید،[[49]](#footnote-49) و پیشانى خود را به خون حضرت آلوده مى‌نمود؛ و مى‌بوئید؛ و مى‌گفت:

 الظَّلِیمَة! الظَّلِیمَة! مِنْ أُمَّة قَتَلَتِ ابْنَ بِنْتِ نَبِیهَا.[[50]](#footnote-50)

 «فریاد رس! فریاد رس! از امّتى كه پسر دختر پیغمبر خود را كشتند.» و متوجّه خیام حَرَم شد.

 امّ كلثوم ندا در داد:

 وَا مُحَمَّدَاهْ، وَا أَبَتَاهْ، وَا عَلِیاهْ، وَا جَعْفَرَاهْ، وَا حَمْزَتَاهْ![[51]](#footnote-51)

 این حسین است كه در بیابان خشك كربلا بر روى زمین افتاده است.

 زینب ندا در داد:

 وَا أخَاهْ، وَا سَیدَاهْ، وَا أَهْلَ بَیتَاهْ! لَیتَ السَّمَآءَ أَطْبَقَتْ عَلى الأَرْضِ، و لَیتَ الْجِبَالَ تَدَکدَکتْ عَلَى السَّهْلِ.[[52]](#footnote-52)

 «اى كاش آسمان بر زمین مى‌چسبید، و اى كاش كوه‌ها خُرد مى‌شد و بیابانها را پر مى‌كرد.»

 و به نزد برادرش آمد، و دید كه عمر بن سعد با جمعى از یارانش به حضرت نزدیك شده‌اند؛ و برادرش حسین در حال جان دادن است.

 فَصَاحَتْ: اى عُمَرُ! أَ یقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إلَیهِ؟

 «فریاد برداشت: اى عمر بن سعد! آیا أبا عبد الله را مى‌كشند و تو به او نگاه مى‌كنى؟»

 عمر صورت خود را برگردانید و اشكهایش بر روى‌

ریشش جارى بود.[[53]](#footnote-53)

 زینب فریاد برداشت: وَیحَکمْ! أَمَا فِیکمْ مُسْلِمٌ؟!

 «اى واى بر شما! آیا در بین شما یك نفر مسلمان نیست؟!»

 هیچكس جواب او را نداد[[54]](#footnote-54) عمر بن سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت كنید!

 شمر مبادرت كرد، و با پایش به آن حضرت زد، و روى سینه‌اش نشست. و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد.[[55]](#footnote-55) و محاسن مقدّسش را گرفت، و سر مقدّسش را جدا كرد.

## اشعار مرحوم نیر تبریزى‌

 چقدر مرحوم حجّت الاسلام نَیرِ تبریزى وضع و كیفیت موجودات را هر یك به نوبه خود و در سعه و استعداد خود، در وقت شهادت حضرت، خوب مجسّم نموده است؛ آنجا كه گوید:

## اشعار مرحوم آیه الله شعرانى‌

 و چقدر عالى و پر معنى آیة الله شَعرانى (ره) حقیقت شهادت آن سرور را در «دَمعُ السُّجوم» حكایت نموده است:

 لِلَّهِ الحَمدُ و لَهُ المِنَّة كه مدّت تدوین این رساله كه به یك هفته انجامید، و در ایام عزادارى آن حضرت یعنى در دهه عاشوراى سنه یكهزار و چهارصد و دو هجریه قمریه تحریر یافت؛ در دو ساعت و ربع از شب گذشته لیله تاسوعاى حسینى خاتمه یافت. بِمَنّهِ و کرَمِهِ؛ إنَّهُ أرْحَمُ الرَّاحِمین. رَبَّنا احْشُرْنا مَعَ الْحُسَینِ وَ الْمُسْتَشْهَدینَ بَینَ یدَیهِ؛ رَبَّنا وَ تَقَبَّلِ الدُّعآءَ.

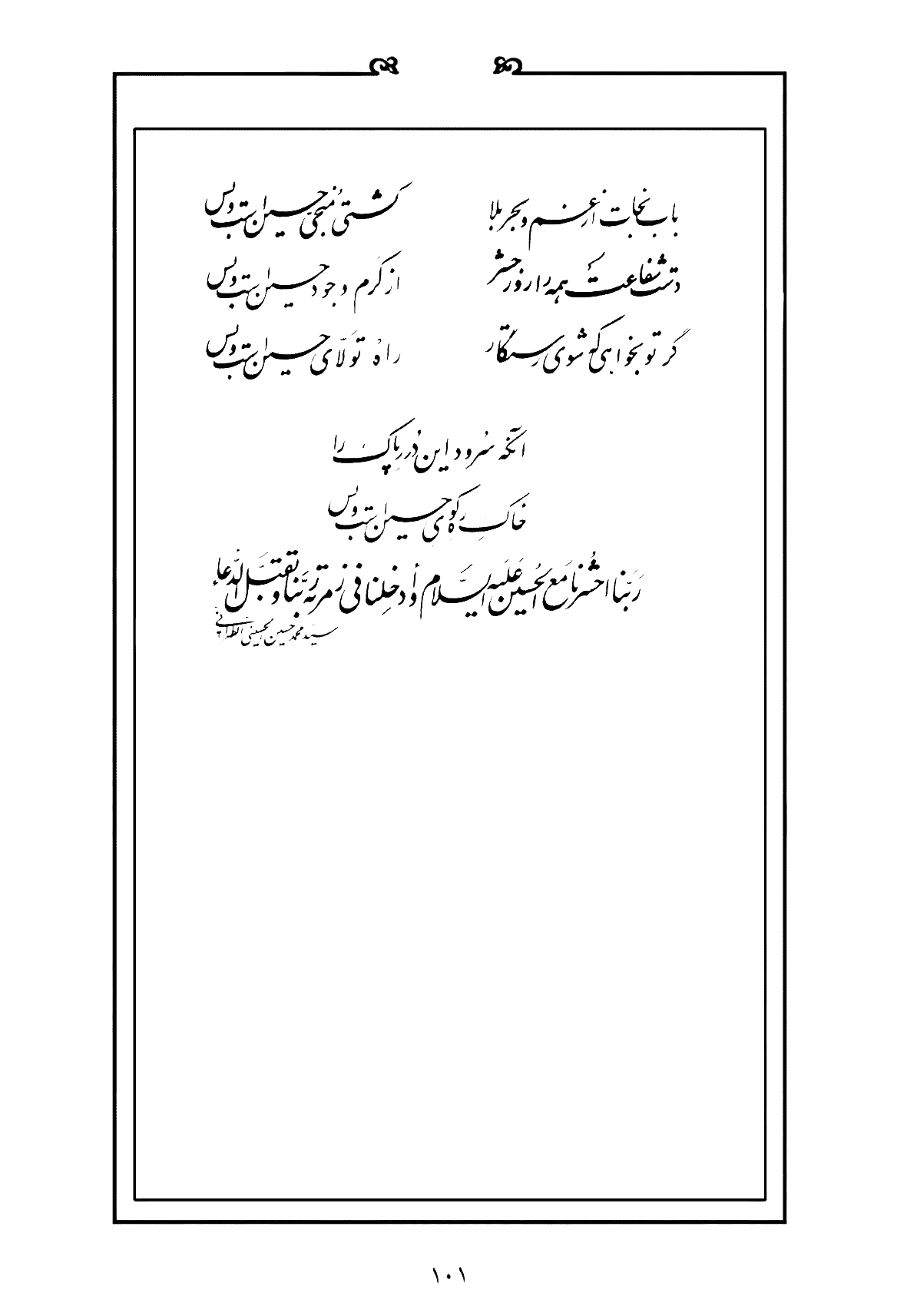
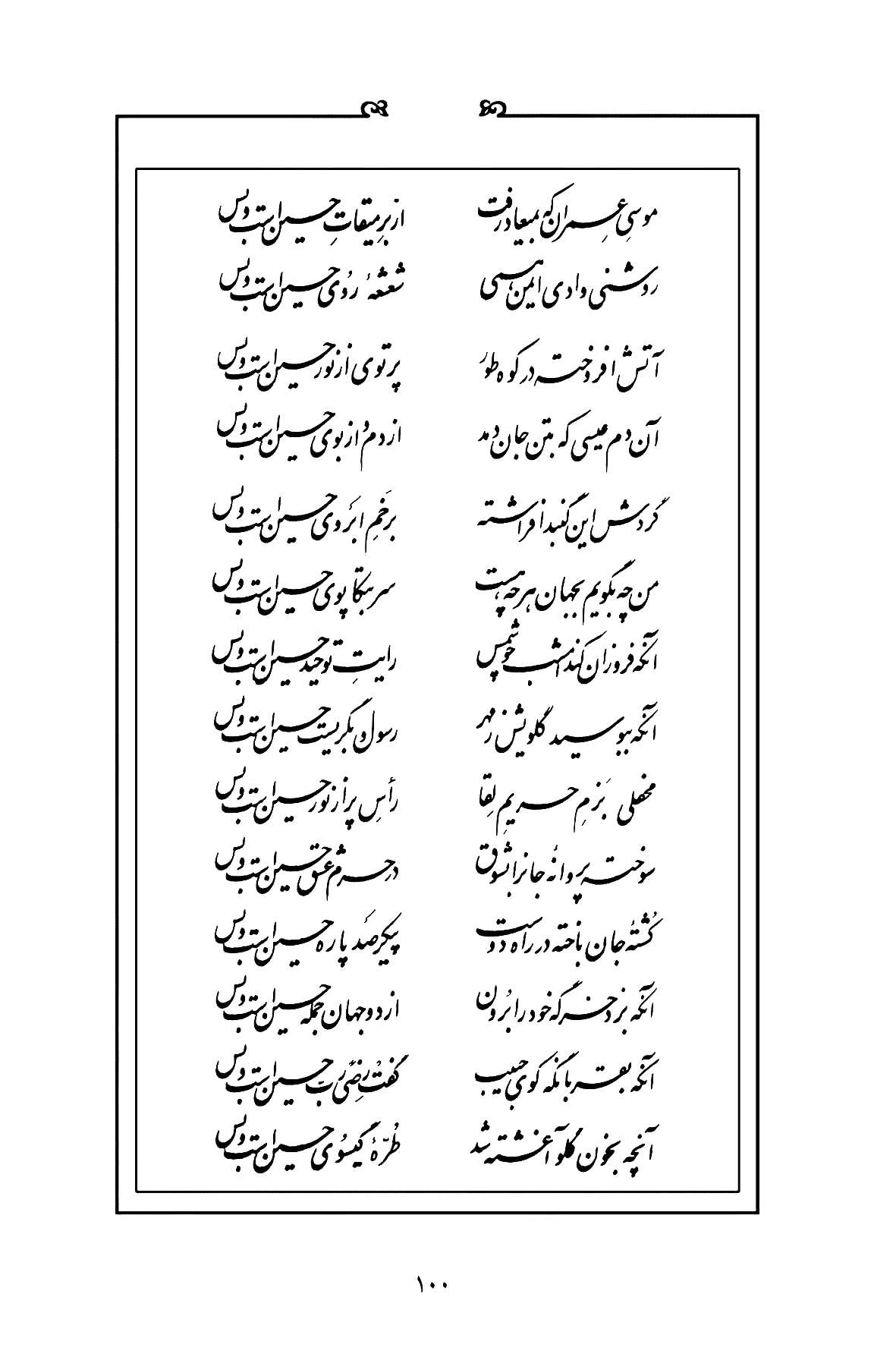
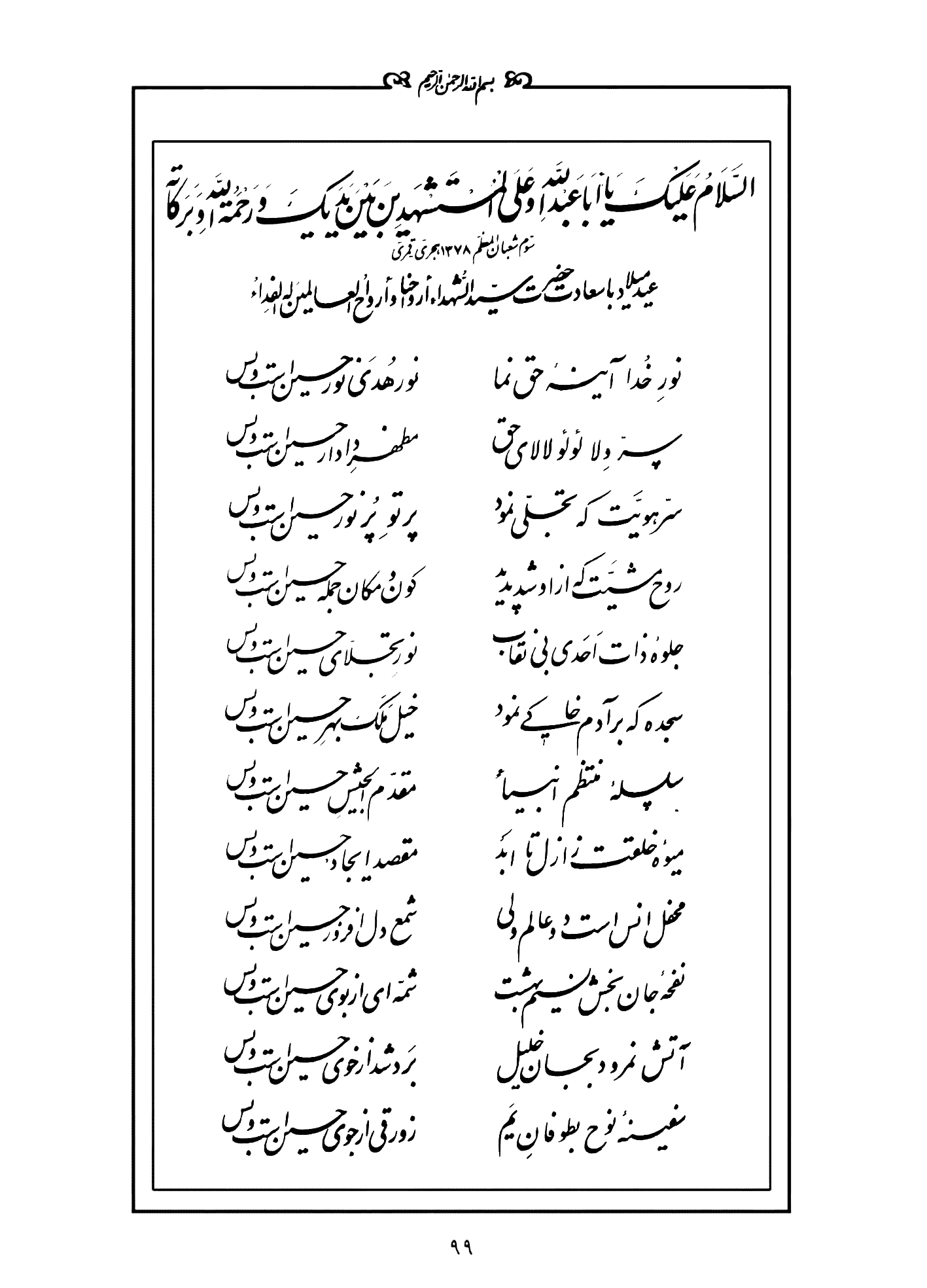
 كَتَبَهُ بِیمْناهُ الدَّاثِرَةِ، الْعاشِقُ الْمِسْكِینُ، وَ الْفَانِى الْمُسْتَكِینُ،

 سید محمّد حسین الحسینىّ الطّهرانىّ؛

 در بلده طیبه مشهد مقدّس رَضَوىّ‌

 عَلَى مُقَدِّسِها ءَالافُ التَّحیة وَ الإكْرامِ‌

 بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الْبَرَرَة الْكِرَام.



1. آيه ٧٣، از سوره ٢١: الأنبيآء [↑](#footnote-ref-1)
2. «نهج البلاغة» خطبه ٢٣١؛ و از شرح عبده، طبع مصر: ج ١، ص ٤٦٢ [↑](#footnote-ref-2)
3. «نهج البلاغة» خطبه ٢٣١؛ و از شرح عبده، طبع مصر: ج ١، ص ٤٦١. [↑](#footnote-ref-3)
4. اين سخن حضرت را در «ملحقات إحقاق الحقّ» ص ٥٩٤ از ج ١١، از علّامه شهير به ابن حسنويه در کتاب «دُرّ بحرِ المناقب» ص ١٢٨، مخطوط از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده است که فرمود: حسين بن علىّ عليه السّلام براى ايراد خطبه بسوى اصحابشان خارج شدند و چنين فرمودند. [↑](#footnote-ref-4)
5. در طبع اوّل «لمعات الحسين» عليه السّلام که گراور عين خطّ حقير بود، طبق نسخه وحيده نزد حقير از کتاب «تحف العقول» که طبع مکتبه صدوق با تصحيح دانشمند محترم جناب آقاى حاج على اکبر غفّارى أمدّ اللهُ فى عمره الشّريف بود، اين کلمه بصورت فإنّکم تنصرونا ضبط شده بود، و ما هم به همان نهج آورده و ترجمه نموديم؛ ولى همانطور که پيداست معنى سليس نيست و داراى تعقيد معنوى و نياز به تقدير حذف دارد تا با مراد سازگار آيد. پس از طبع کتاب باز به چند نسخه خطّى مراجعه شد، در آنها هم با همين عبارت: فإنّکم تنصرونا بود. و از طرفى چون جناب مصحّح گرامى، با حقير سابقه دوستى و آشنائى داشتند و حقير پشتکار ايشان را در مراجعه به مصادر و دقّت تصحيح مى‌دانستم براى رفع محذور و توضيح مطلب به ايشان ارجاع شد.

   در پاسخ چنين فرموده بودند: ما در حين طبع کتاب «تحف العقول» به چندين مصدر خطّى مراجعه نموديم، در همه آنها فإنّکم تنصرونا بود، و چون خود ما هم معنى را غير سليس يافتيم و از طرفى تصرّف در عبارت صاحب کتاب غلط است، لهذا با همين لفظ طبع نموديم. سپس بطور قطع و يقين از شواهد و قرائن معلوم شد که: اصل عبارت فإنْ لَم تنصرونا بوده است، بعداً نسخه نويسان نون را به لام متّصل نموده، فإنْلَم تنصرونا نوشته‌اند؛ و چون اينگونه کتابت معهود نبوده است نسخه نويسان بعدى تصوّر کرده‌اند در اصل فإنّکم تنصرونا بوده است، لهذا سرکشى بر روى لام قرار داده و آنرا بصورت کاف در آورده‌اند؛ و بدين ترتيب در سير تحريفات و تصحيفات کتابتى اينگونه تغيير حاصل شده است. بنابراين عبارت اصل بدون ترديد فإن لم تنصرونا مى‌باشد- انتهى پيام جناب آقاى غفّارى.

   و چون اين پاسخ مورد قبول و امضاى حقير واقع شد، در طبع مجدّد آن که به شکل حروفى تحقّق يافت بصورت فإن لم تنصرونا ضبط و به همينگونه ترجمه شده است [↑](#footnote-ref-5)
6. «تُحف العقول» ص ٢٣٩، از طبع حروفى [↑](#footnote-ref-6)
7. اين وصيّت را محدّث قمّى در «نفس المهموم» ص ٤٥، از علّامه مجلسى در «بحار الأنوار» از محمّد بن أبى طالب موسوى آورده. و نيز در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٠٢، از خوارزمى در کتاب «مقتل الحسين» ج ١، ص ١٨٨ طبع نجف آورده است. و در «مقتل علّامه خوارزمى» ج ١، ص ١٨٨ موجود است. [↑](#footnote-ref-7)
8. از کلمه مَهْما يَکنْ تا اينجا را حاجى نورى (قدّه) در «مستدرک الوسآئل» ج ٢، ص ٣٩٦، در کتاب امر به معروف و نهى از منکر، حديث شماره ٦، از «کشف الغمّة» نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-8)
9. از کلمه وَاعْلَموا تا اينجا را از «کشف الغمّة» با عبارت فَتَحولَ نِقَمًا، و از «بحار الانوار» از «اعلام الدّين» ديلمى با عبارت فتَحوَّلَ إلى غَيْرَکمْ، مرحوم نورى در «مستدرک» ج ٢، ص ٣٩٩، به شماره ١ در باب وجوب حسن جواب النّعم بالشّکر و أدآء الحقوق، از کتاب أمر به معروف نقل نموده است. [↑](#footnote-ref-9)
10. از کلمه واعْلَموا تا اينجا را در «مستدرک» ج ٢، ص ٣٩٤، به شماره ١٨ در باب استحباب معروف و کراهت ترک آن از کتاب أمر به معروف، حاجى نورى (قدّه) از «بحار الأنوار» از «اعلام الدّين» ديلمى نقل کرده است با دو کلمه زياده بر آن: اوّل اينکه پس از يَسُرُّ النّاظِرينَ، عبارت و يَفوقُ الْعالَمينَ را آورده است. دوّم اينکه پس از کلمه سَمِجًا، قَبيحًا را اضافه نموده است. [↑](#footnote-ref-10)
11. کشف الغمّة» طبع سنگى، ص ١٨٤ [↑](#footnote-ref-11)
12. در «بحار الانوار» طبع حروفى ج ٧٨، ص ١٢٦، از «جامع الاخبار» روايت کرده است؛ وليکن در «جامع الاخبار» در فصل ٨٩، در ص ١٥٢ طبع مصطفوى اين روايت را از حضرت علىّ بن الحسين عليهما السّلام روايت کرده است. [↑](#footnote-ref-12)
13. اين روايت در کتاب «اختصاص» شيخ مفيد در ص ٢٢٥، از طبع حروفى وارد است، و مجلسى رضوان الله عليه در جلد دهم «بحار» کمپانى در احوالات حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام (ج ٧٨، ص ١٢٦ از طبع حروفى) و در جلد پانزدهم کمپانى در باب اداء فرائض و اجتناب از محارم نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-13)
14. اين روايت را مجلسى در «بحار الأنوار» ج ٧٨ از طبع حروفى ص ١٢٨، از کتاب «اعلام الدّين» آورده است. [↑](#footnote-ref-14)
15. «تحف العقول» ص ٢٤٨؛ و «بحار الأنوار» جلد ٧٨، ص ١٢٠، از «تحف العقول» [↑](#footnote-ref-15)
16. «تحف العقول» ص ٢٤٦ از طبع حروفى؛ و «بحار الأنوار» ج ٧٨، ص ١١٨ از طبع حروفى [↑](#footnote-ref-16)
17. ابن أثير جزرى در «الکامل فى التّاريخ» ج ٣، ص ٤٦٠ در حوادث سال چهل و نهم هجرى آورده است که: در اين سال حسن بن علىّ عليه السّلام وفات يافتند، و جُعده دختر أشعث بن قيس کندى او را زهر داد. [↑](#footnote-ref-17)
18. و در بعضى از نُسخ وارد است: دو سال. [↑](#footnote-ref-18)
19. «کتاب سليم بن قيس هلالى کوفى» از ص ٢٠٦ تا ص ٢٠٩ [↑](#footnote-ref-19)
20. مقصود، معاويه بن أبى سفيان است. [↑](#footnote-ref-20)
21. چون در اين خطبه شريفه لغاتى استعمال شده است که در ضبط مختلف مى‌باشد، حقير بعضى از لغات را به طريق صحيح و با معناى مناسب ذکر مى‌کنم قِلاده: گردنبند. فَتاة: دختر جوان. خُيِّر، مجهول باب تفعيل: اختيار و انتخاب گرديده شده است. عُسْلان به ضمّ فاء الفعل، جمع عاسل به معناى گرگ است؛ چون راکب و رُکبان و فارس و فُرسان. أکراش: جمع کرْش به معناى شکمبه گوسفند و سائر حيوانات. جُوف: جمع جَوْفاء به معناى تو خالى است. مثل حُمْر و حَمراء، و صُفْر و صفراء. أجْربه: جمع جِراب به معناى انبان است؛ مثل أنظمه و نظام. و سُغْب: جمع أسْغَب به معناى گرسنه، مثل حُمْر و أحْمر. لُحْمَه: بالضّم، پود جامه در مقابل تار، و کنايه از قرابت است. حظيره: به معناى مکان محدود و محصور به ديوار است، و حظيره القدس به معناى بهشت است.

    اين خطبه در بسيارى از کتب نقل شده است؛ از جمله «لُهوف» ص ٥٣، و کتاب «نفس المهموم» ص ١٠٠، و در «مقتل خوارزمى» ج ٢، ص ٥ و ٦؛ وليکن در آن وَ ما أوْلَعَنى إلَى أسْلافى وارد است، و نيز کأنى أنْظُرُ إلَى أوْصالى تُقَطِّعُها وُحوشُ الْفَلَواتِ غُبْرًا و عَفْرًا وارد است، و از جمله لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسولِ اللهِ لُحْمَتُهُ تا آخر در اين نقل وارد نيست. و در «کشف الغمّه» ص ١٨٤ طبق عبارات «لهوف» نيز وارد است، و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ص ٥٩٨، ج ١١ از «مقتل خوارزمى» تا جمله وَ يُنْجَزُ لَهُم وَعْدُهُ روايت کرده است، و نيز از علّامه مدوخ در کتاب «العدل الشّاهد» ص ٩٥، طبق همان عبارات «لهوف» آورده است. [↑](#footnote-ref-21)
22. «نفس المهموم» ص ٢١٩، و «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٤٧، از «ينابيع المودّة» ص ٣٤٦ و ٣٤٧؛ و مرحوم محدّث قمّى فرموده است که محمّد بن أبى طالب گفته است: أبو على سلامى در تاريخ خود ذکر کرده است که اين اشعار از حضرت امام حسين عليه السّلام است و هيچکس را توان آن نيست که مانند آن سرايد. [↑](#footnote-ref-22)
23. اين خطبه را بزرگان و اعاظم حديث و تاريخ از شيعه و سنّى نقل کرده‌اند از جمله: ابن طاووس در «لهوف» ص ٦٩؛ و محدّث قمّى در «نفس المهموم» ص ١١٦؛ و علىّ بن عيسى اربلى در «کشف الغمّة» ص ١٨٥، و ابن شعبه حرّانى در کتاب «تحف العقول» ص ٢٤٥، و مجلسى در «بحار الانوار» ج ٧٨، ص ١١٦ و ١١٧ از طبع حروفى، از «تحف العقول»؛ و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٥٩٦، از علّامه معاصر توفيق أبو علم در کتاب «أهل البيت» ص ٤٣٨، و نيز در «ملحقات إحقاق الحقّ» در همين جلد در ص ٦٠٥، از محمّد بن جَرير طبرى در «تاريخ الامم و الملوک» (ج ٤، ص ٣٠٥، طبع مطبعه استقامت در مصر) و نيز از ابن عبد ربّه اندلسى در «عِقد الفريد» (ج ٢، ص ٢١٨، طبع مطبعه شرقيّه در مصر) و نيز از طبرانى در کتاب «المعجم الکبير» (ص ١٤٦ خطّى) و نيز از أبو نعيم اصفهانى در «حلية الاوليآء» (ج ٢، ص ٣٩، طبع مطبعه سعادت در مصر) و از علّامه خوارزمى در «مقتل» (ج ٢، طبع نجف اشرف) و نيز از ابن عساکر دمشقى در «تاريخ دمشق» بنا بر آنچه در منتخب اين تاريخ در ج ٤، ص ٣٣٣، مطبعه روضة الشّام ذکر شده است. و نيز از ذهبى در «تاريخ إسلام» (ج ٢، ص ٣٤٥، طبع مصر) و نيز از ذهبى در «سير أعلام النُّبلآء» (ج ٣، ص ٢٠٩، طبع مصر) و نيز از محبّ الدّين طبرى در «ذخآئر العقبَى» (ص ١٤٩، طبع قدسى قاهرة) و نيز از علّامه باکثير الحضرمىّ در کتاب «وسيله المَال» (ص ١٩٨، نسخه خطّى کتابخانه ظاهريّه دمشق) و نيز از زبيدى در «الإتحاف» ج ١٠، ص ٣٢٠، طبع مطبع سمينيّه در مصر. [↑](#footnote-ref-23)
24. «تحف العقول» ص ٢٤٥؛ و «مقتل خوارزمى» ص ٢٣٧ [↑](#footnote-ref-24)
25. بهتر است اينطور ترجمه شود: «و آيا اگر مرا بکشيد، از پديده‌ها و عواقب ناپسند آن رها مى‌شويد؟!»

    ما در طبع اوّل کتاب عبارت‌” وَ هَلْ يَعْدو بِکمُ الْخَطْبُ إن تَقْتُلونى‌” را به اين عبارت ترجمه کرديم که: «و آيا اگر مرا بکشيد، ديگر مرگ از شما ميگذرد؟» و در طبع دوّم حروفى همينطور که در متن مشاهده مى‌شود ترجمه کرديم که: «و آيا اگر مرا بکشيد، ديگر مشکل شما حلّ مى‌شود؟!» و اينک مى‌بينيم: اگر با عبارت: «و آيا اگر مرا بکشيد، از پديده‌ها و عواقب ناپسند آن رهامى شويد؟!» ترجمه شود بهتر و سليس‌تر است. زيرا که خَطْب را غالباً در أمر مکروه و ناگوار استعمال مى‌کنند.” و عَدَا يَعْدو” به معنى تجاوز است، و معنى آن لازم است. و در اينجا بايد گفت: باء در بِکمْ براى تعديه است، و در اينصورت معنى چنين مى‌شود که: و آيا اگر مرا بکشيد، عواقب وخيم و مکروه آن شما را عبور مى‌دهد و ميگذراند؟! يا نه بلکه در آن نتائج و عواقب مکروه و لوازم ناپسنديده آن گير مى‌کنيد و مى‌مانيد و نمى‌توانيد از آن عبور کنيد؟! يعنى مشکلات و توابع آن دامنگيرتان خواهد شد! [↑](#footnote-ref-25)
26. توفيق أبو علم در کتاب «أهل البيت» ص ٤٤٨، مطبعه سعادت مصر، بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٠١ [↑](#footnote-ref-26)
27. کتاب «أهل البيت» بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحقّ» [↑](#footnote-ref-27)
28. «نفس المهموم» ص ٢١٩؛ و «بحار الانوار» ج ٧٨، ص ١٢٨، از طبع حروفى از «اعلام الدّين» حکايت کرده است. و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٣٤، از «البيان و التبيين» ج ٣، ص ٢٥٥، و از «أهل البيت» ص ٤٤٨ آورده است؛ و «کشف الغمّة» ص ١٨٥ [↑](#footnote-ref-28)
29. «تاريخ طبرى» طبع ١٣٥٨، ج ٤، ص ٣٠٤؛ و از طبع دوّم محمّد أبو الفضل إبراهيم: ج ٥، ص ٤٠٣؛ «نفس المهموم» ص ١١٥؛ و «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٠٩؛ و ابن أثير در «کامل» ج ٣، ص ٢٨٠

    اين خطبه را به عنوان نامه‌اى که آنحضرت در بدء ورود به کربلا به أهل کوفه نوشتند، مجلسى (ره) در عاشر «بحار الانوار» طبع کمپانى ص ١٨٨ و ١٨٩، از سيّد ابن طاووس نقل کرده است. و در نسخه طبرى و مجلسى‌” فَلَمْ يُغَيِّرْ” با غين معجمه ضبط شده است. [↑](#footnote-ref-29)
30. «مقتل خوارزمى» ج ١، ص ٢٣٤؛ و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٠٣، از «مقتل خوارزمى» نقل مى‌کند. [↑](#footnote-ref-30)
31. «إرشاد» مفيد ص ٢٥٠؛ و «إعلام الورَى» ص ٢٣٤؛ و «نفس المهموم» ص ١٣٧؛ و «مقتل مقرّم» ص ٢٣٣، از طبرى ج ٦، ص ٢٣٨ و ٢٣٩، و از «کامل» ابن أثير ج ٤، ص ٢٤؛ و «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦١١، از «کامل» ابن أثير و طبرى، و از خوارزمى در «مقتل» ج ١، ص ٢٤٦، و از قندوزى در «ينابيع المودّة» ص ٢٣٩ طبع اسلامبول [↑](#footnote-ref-31)
32. «إرشاد» مفيد ص ٢٥٣؛ و «نفس المهموم» ص ١٤٤؛ و ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦١٣،. از طبرى در «تاريخ» ج ٤، ص ٣٢١؛ و ابن کثير در «البدايه و النّهايه» ج ٨، ص ١٩٩، و «مقتل مقرّم» ص ٢٥٣، از ابن أثير در «کامل» ج ٤، ص ٢٥، و از «تاريخ ابن عساکر» ج ٤، ص ٣٣٣؛ و ذَکرَ الکفْعمىُّ در «مصباح» ص ١٥٨، طبع هند که رسول الله اين دعا را در روز بَدر خوانده‌اند- انتهى. در «أمالى شيخ طوسى» (ره) طبع نجف ج ١، ص ٣٣، با إسناد خود از ريّان بن صَلت روايت کرده است که او مى‌گويد: شنيدم علىّ بن موسى الرضا عليه السّلام با کلماتى خدا را مى‌خواندند، من آن کلمات را حفظ کردم و در هر گرفتارى و بلائى و شدّتى که براى من پيش آمد، خواندم، آن شدّت گشايش يافت. و آن کلمات اينست: آنگاه همين دعا را نقل مى‌کند و در آخرش اين کلمات را اضافه دارد که: فَلَک الْحَمْدُ کثيرًا، وَ لَک الْمَنُّ فاضِلًا. بِنِعْمَتِک تَتِمُّ الصّالِحاتُ. يا مَعْروفًا بِالْمَعْروفِ مَعْروفٌ، يا مَنْ هُوَ بِالْمَعْروفِ مَوْصوفٌ! أنِلْنى مِنْ مَعْروفِک مَعْروفًا تُغنِنى بِهِ عَنْ مَعْروفِ مَنْ سِواک؛ بِرَحْمَتِک يَا أرْحَمَ الرّاحِمينَ.

    و اين دعا را تا وَ لَک المنُّ فاضِلًا با مختصر اختلافى در لفظ از حضرت صادق عليه السّلام محدّث قمّى در «الباقيات الصّالحات» که در حاشيه «مفاتيح الجنان» مطبوع است در ص ٣٨١، ذکر کرده است. و نيز تا همين موضع از آن را سيّد در «مُهَج الدّعوات» ص ٩٧، از رسول الله روايت کرده که در روز بدر خوانده‌اند. و نيز تا همين جا را در «مهج الدّعوات» ص ٢٦٩، از حضرت صادق، و تا آخر دعا را در ص ٢٧٠، از حضرت رضا آورده است. [↑](#footnote-ref-32)
33. وَ لا أقِرُّ لَکمْ قَرارَ الْعَبيدِ يعنى من مانند بندگان، تحمّل بار عبوديّت شما را نمى‌کنم و خود را متمکن براى تمکين شما نمى‌نمايم. و بنابراين لفظ أقرّ و لفظ قرار هر دو با قاف است. مرحوم ميرزا محمّد تقى سپهر در «ناسخ التّواريخ» در جلد حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام (طبع حروفى ج ٢، ص ٢٣٤) با فاء ذکر کرده است: وَ لا أفِرُّ لَکمْ فِرارَ الْعَبيدِ و چنين ترجمه کرده است که «من از شما نگريزم»؛ و اين صحيح نيست. چون لفظ لَکمْ غلط است و بايد به جاى آن لفظ مِنْکمْ باشد، در حاليکه مى‌دانيم در تمام مقاتل لفظ لَکمْ آمده است و لذا بعضى براى فرار از اين اشکال إقْرارَ الْعَبيد از باب إفعال خوانده‌اند؛ يعنى «مانند بندگان اقرار و اعتراف به بندگى شما نمى‌کنم.»

    و مرحوم سيّد عبد الرّزّاق مقرّم در مقتل خود در ص ٢٥٦، لفظ لَکمْ را حذف نموده و با فاء اينچنين خوانده است: و لَا أفِرُّ فِرارَ الْعَبيدِ. و گفته است: ابن نما در «مُثير الاحزان» ص ٢٦ اينطور آورده است و سپس گفته است که با فاء بهتر است از آنچه در زبانها جارى است که با قاف مى‌خوانند، چون اگر با قاف خوانده شود همان معناى جمله اوّل را مى‌رساند که فرمود:” لا أُعْطيکمْ بِيَدى إعْطآءَ الذَّليلِ‌” (يعنى من دست ذلّت به شما نمى‌دهم). وليکن بنا بر روايت فاء معناى جديدى را مى‌رساند که من فرار هم نمى‌کنم

    . أقول: با وجود آنکه در «مقاتل» لفظ لَکمْ وارد شده است ما نمى‌توانيم آنرا ناديده انگاشته و به روايت ابن نما اکتفا کنيم. و در صورتى که با قاف بخوانيم باز تکرار معناى اوّل نيست، بلکه آن حالت تمکين عبوديّت را از خود نفى مى‌فرمايد. و على کلّ تقدير چون در «مقاتل» با قاف است و لفظ لَکمْ نيز دارد همان معنائى را که ما نموديم بهتر است که «من مانند بردگان تمکين نمى‌کنم و بار ستم شما را به دوش نمى‌کشم». [↑](#footnote-ref-33)
34. اين خطبه را مفيد در «إرشاد» از ص ٢٥٣ تا ص ٢٥٥ آورده است. و محدّث قمّى در «نفس المهموم» از ص ١٤٤ تا ص ١٤٦، و خوارزمى در «مقتل» در ج ١، ص ٢٥٣، و سيّد عبد الرّزّاق مقرّم در «مقتل» از ص ٢٥٤ تا ص ٢٥٧ از طبرى ج ٦، ص ٢٤٢، و از «مقتل» محمّد بن أبى طالب، و از «مثير الاحزان» ابن نما ص ٢٦ آورده است. و شيخ طبرسى در «إعلام الورى» از ص ٢٣٧ تا ٢٣٨، و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦١٥ و ٦١٦، و از ابن کثير در «البداية و النّهاية» ج ٨، ص ١٧٨ طبع مصر، و در ص ٦٢١ و ٦٢٢، از شيبانى، و ابن أثير در «کامل» ج ٣، ص ٢٨٧، طبع منيريّه مصر آورده است. [↑](#footnote-ref-34)
35. اين خطبه را در «لهوف» از ص ٨٥ تا ص ٨٨ آورده است. و در «نفس المهموم» ص ١٤٩ و ١٥٠، و در «مقتل مقرّم» از ص ٢٦٢ تا ص ٢٦٤، و در «مقتل خوارزمى» ج ٢، ص ٦ و ٧، و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٢٤ و ٦٢٥ آورده است؛ و در «ملحقات» از خوارزمى با همين عباراتى که نقل کرديم با مختصر اختلاف. و از علّامه ابن عساکر دمشقى در تاريخش (بنا بر آنچه در ص ٣٣٣ از منتخب آن وارد است) نيز با مختصر اختلافى در لفظ وارد است. در «کشف الغمّة» ص ١٨١، مختصرى از آنرا آورده است. و در «تحف العقول» از ص ٢٤٠ تا ص ٢٤٢، تحت عنوان نامه حضرت به اهل کوفه ذکر کرده است. و شيخ طبرسى در «احتجاج» در ص ٢٤ و ٢٥، ج ٢ از طبع نجف، از مصعب بن عبد الله تا آخر اشعار تمثّل حضرت را آورده است. [↑](#footnote-ref-35)
36. «مقتل مقرّم» ص ٣٢٠، از «تاريخ طبرى» ج ٦، ص ٢٥٩؛ و «لهوف» ص ١٠٥ [↑](#footnote-ref-36)
37. «مقتل مقرّم» ص ٣٢٠، از «مناقب» ابن شهرآشوب ج ٢، ص ٢٢٣ [↑](#footnote-ref-37)
38. «لهوف» ص ١٠٥ و ١٠٦؛ و «مقتل خوارزمى» ج ٢، ص ٣٣؛ و «مقتل مقرّم» ص ٣٢٠ و ٣٢١، از «لهوف» [↑](#footnote-ref-38)
39. «لهوف» ص ١٠٥؛ و «مقتل مقرّم» ص ٣٢٤ [↑](#footnote-ref-39)
40. «مقتل مقرّم» از «مقتل العوالم» و از «نفس المهموم» و از «مقتل خوارزمى» [↑](#footnote-ref-40)
41. «مقتل مقرّم» از «نفس المهموم» و از «مقتل خوارزمى» و از «لهوف» ص ١٠٦ و ١٠٧ [↑](#footnote-ref-41)
42. «مقتل مقرّم» از «مقتل خوارزمى» و از «لهوف» [↑](#footnote-ref-42)
43. «لهوف» ص ١٠٧، و «مقتل مقرّم» ص ٣٢٦، از «کامل» ابن أثير، ج ٤، ص ٣١، و از «مقتل خوارزمى» ج ٢، ص ٣٥ [↑](#footnote-ref-43)
44. «مقتل مقرّم» از «الإتحاف بحبّ الأشراف» ص ١٦ [↑](#footnote-ref-44)
45. «مقتل مقرّم» از «لهوف» [↑](#footnote-ref-45)
46. «لهوف» ص ١١٠؛ و «مقتل مقرّم» ص ٣٢٩، از «لهوف» [↑](#footnote-ref-46)
47. «مقتل مقرّم» ص ٣٢٩ و ٣٣٠، از ابن نما، ص ٣٩؛ و «المجالس السّنيّة» مجلس ٦٩ [↑](#footnote-ref-47)
48. «مقتل مقرّم» ص ٣٣١، از «أسرار الشّهادة» ص ٤٢٣ [↑](#footnote-ref-48)
49. «مقتل مقرّم» ص ٣٣٢، از «تظلّم الزّهرآء» ص ١٢٩، و از «بحار» ج ١٠، و ص ٢٠٥ [↑](#footnote-ref-49)
50. همان مصدر، از «مقتل خوارزمى» ج ٢، ص ٣٧ [↑](#footnote-ref-50)
51. همان مصدر، از «بحار» ج ١٠، ص ٢٠٦؛ و «مقتل خوارزمى» ج ٢، ص ٣٧ [↑](#footnote-ref-51)
52. «لهوف» ص ١١٠؛ و «مقتل مقرّم» ص ٣٣٢، از «لهوف» [↑](#footnote-ref-52)
53. «مقتل مقرّم» ص ٣٣٣، از «کامل» ابن أثير ج ٤، ص ٣٢ [↑](#footnote-ref-53)
54. «مقتل مقرّم» ص ٣٣٣، از «إرشاد» مفيد [↑](#footnote-ref-54)
55. همان مصدر، از «مقتل العوالم» ص ١٠٠، و از «مقتل خوارزمى» ج ٢، ص ٧٣ [↑](#footnote-ref-55)